اما بعد می گوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم
چون برین فقیر دری از فهم کتاب الله کشادند خواست که
بعضی نکات نافعه که در تدبر کلام الله یاران را بکار آید در
رساله مختصره مضبوط نماید امید واری از عنایت بی غایت
حضرت باری آن است که طالب علمان را به مجرد فهم این
قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب الله کشاده گردد که اگر
عمری در مطالعهٔ تفاسیر یا گذرانیدن آنها بر مفسران علی
انهم اقل قلیل فی هذا الزمان بسر برند بآن ضبط و ربط
بدست نیارند و سمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو حسبی ونعم الوکیل
ومقاصد این رساله منحصر است در پنج باب. باب اول در
بیان علوم خمسه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت
فرموده است وگویا نزول قرآن بالاصالة برای آن بوده است
باب دوم در بیان وجوه خفاء نظم قرآن بنسبت اذهان
اهل این زمان ورفع آن وجوه باوضح بیان باب سوم لطائف
نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آنها بقدر طاقت [illegible]

در تفسیر صحابه و تابعین * باب پنجم در ذکر جمله صالحه از
شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن
مقدار ضرور است و خوض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع
و محظور * باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم
بطریق تنصیص بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب
و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد
یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنیه و تفصیل این علم ذمه
فقیه است * و علم مخاصمه با چهار فرقه ضاله یهود و نصاری و مشرکین
و منافقین و تفریع برین علم ذمه متکلم است * و علم تذکیر بآلاء الله
از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان بآنچه ایشان را
در می بایست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی * و علم
تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که آنرا خدای تعالی ایجاد
فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین *
و علم تذکیر بموت و ما بعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان

باب اول

و جنت و نار و حفظ تفاصیل این علوم و الحاق احادیث و آثار
مناسبه آن وظیفهٔ واعظ و مذکر است و بیان این علوم بر وفق
تقریر عرب اول واقع شده نه بر روش تقریر متاخران پس
در آیات احکام اختصار که قاعدهٔ متن نویسان است و تنقیح
قواعد از قیود غیر ضروریه که صناعت اصولیان است التزام
نه فرموده و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات مسلمه و خطابیات
نافعه اختیار نموده نه تنقیح براهین بر روش منطقیان مناسبت در
انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعدهٔ ادبای متاخرین است
رعایت نکرد بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم دانست آنرا
نشر فرمود هر چه مقدم شود گو شود و هر چه موخر شود گو شود عامهٔ
مفسرین هر آیتی را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصهٔ مربوط
ساخته اند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست
که قصد اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و
دفع عقاید باطله و اعمال فاسدهٔ ایشان پس وجود
عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال
فاسده و جریان مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام

است و منبه نشدن ایشان گردد که آلاء الله و ایام الله و وقایع
موت و ما بعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات
قصص جزئیه که تصدیع روایت آن کشیده اند چندان دخیل
نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریض است به اقعی از
وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده
یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و انتظاری که
سامع را از شنیدن آن تعریض حاصل می شود بدون بسط
قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این علوم را بوجهی
شرح کنیم که مؤنت ایراد قصص جزئیه لازم نیاید * فصل *
در قرآن مجید با چهار فرقهٔ ضاله مخاصمه واقع شده است
مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه بر دو قسم
است یکی آنکه آن عقیدهٔ باطله را بیان کند و تقبیح نماید بمجرد
شناعت او و بر آن انکار کند پس دیگر آنکه شبهات ایشان
تقریر نماید و آن را بادلهٔ برهانیه یا خطابیه حل نماید اما مشرکین خود
را حنفا می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف
کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین باشد و شعار آن ملت

باب اول

(۱۹)

ز لازم گیرند شعارات ابراهیمی حج خانه کعبه است و
استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و ختان و سایر خصال
فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات
نسبیه و رضاعیه و ذبح در حلق و نحر در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصا
در ایام حج در اصل ثابت وضوء و نماز و صوم از طلوع فجر تا غروب
و صدقه بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق و صله ارحام
مشروع بود و تمدح به فعل این اشیاء در میان ایشان جاری
بود اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان
کان لم یکن شده بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز
در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری
اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند بحکم نفس اماره میرفتند
و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه خدا خالق آسمان و زمین
است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و
مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث قبل از وقوع
آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند و مستحق التعظیم اند
نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان بران دلالت

می کند ا۰ جمهور مشرکین در ین عقاید شبهات بسیار ناشی از
استبعاد آن امور و عدم دلالت بادراک آن بهم رسانید ۰
بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار
معاد و استبعاد در رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و
ناشی بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر و ابتداع رسوم
فاسده و مندرس ساختن عبادات ۰ شرک آن است که غیر
خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بارادهٔ
که تعبیر از ان بکن فیکون می شود یا علم ذاتی از غیر اکتساب
بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفای
مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از و تا بسبب آن
کراهیت تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ معیشت و صحیح بدن و
سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ کس
را شریک نمی دانستند و چون خدای تعالی بر کاری ابرام
فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمی کردند بلکه اشراک
ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند

باب اول

آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طراف مملکت می فرستد و ایشان را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و حوالا که سایر بندگان بتهار مه می کند و شفاعت و تهار مه در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین مالک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس واجب می دانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول مالک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجازی امور درجه پذیرائی یابد و بملاحظه این امور سجده به سوی ایشان و ذبح برای ایشان وحلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه به قدرت کن فیکون برایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و غیر آن و مثل آن تراشیده قبلهٔ توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگ ها را بذاتها خود معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه عبارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس ایشان می گفتند

کرامایکه دختران خدا اند و می کنند شفاعت بندگان خود قبول
می کند اگر چه رضامند نباشد چرا که بادشاهان بنسبت امرای
کبار گاهی چنین می کنند و علم وسمع و بصر که لایق جناب الوهیت
است چون در ذهن ایشان جا نمی گرفت بر علم و سمع و بصر
خود قیاس می کردند و در تجسیم و تحیز می افتادند و بیان تحریف
آن است که اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام بر شریعت جد
بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لحی لعنة الله علیه پیدا شد و برای
ایشان اصنام وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و ذبح
کردن بحایر و سوایب و حام و استقسام بازلام و مثل آن برای
ایشان اختراع نمود و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک سه صد سال وقوع یافت و آن
جهال در این باب تمسک بآثار آبائی خود می نمودند و آنرا یکی از
حجج قاطعه خود می دانستند اگر چه انبیای سابق قبح شرک بتفصیل
بیان فرموده اند اما به این شرح و بسط که در قرآن عظیم مذکور
است هذا جمهور مشرکین بران مطلع نبودند و مستبعد می دانستند
دافع شفاعه اگر چه نبوت حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل

باب اول

(۱۱)

باآنکه به نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند
اما حجابهای بشریه که حجاب جمال با کمال انبیاست ایشان
را تشویش می داد و حقیقت تدبیر الهی که مقتضی بعثت
انبیاست نشناختند چون مالوف بمشاهده رسول بمرسل بودند
آنرا استبعاد می نمودند و درین باب شبهات واهیه نامسموعه
در میان می آوردند مانند آنکه محتاج بشراب و طعام نبی چرا
باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نه فرستد و بهر آدمی جدا جدا
چرا وحی نازل نکند و علی هذا الاسلوب و اگر در تصویر حال
مشرکین و عقاید و اعمال ایشان توقف داری احوال
محترفان اهل زمان خصوصاً آنانکه باطراف دارالاسلام
سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند و
با وجود اعتراف بولایت اولیای متقدمین درین زمانه وجود اولیا
محال می دانند و قبور و آستانها می روند و انواع شرک
بعمل می آرند و تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و
بحکم حدیث صحیح لتتبعن سنن من قبلکم ازین آفات هیچ چیز
نیست که امروز قومی مرتکب آنند و معتقد مثل آن عافانا الله

صیدانه عن ذلک بالجمله خدای تعالی برحمت خود آن حضرت

را صلی الله علیه وآله وسلم درمیان عرب مبعوث ساخت

وآن حضرت را باقامت ملت حنیفیه امر فرمود ودر قرآن عظیم

با ایشان مخاصمه نمود ودر مخاصمه تمسک به مسلمات ایشان

از بقایای ملت حنیفیه واقع شد تا الزام محقق شود. پس در

جواب اشراک اولا طلب دلیل است ونقض تمسک به تقلید

آبا وثانیا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک وتعالی

واختصاص خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان

وثالثا بیان اجماع انبیا برین مسئله وما ارسلنا من قبلک

من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون

ورابعا بیان شناعت عبادت اصنام وسقوط احجار از مراتب

کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیت. واین جواب

مسوق است برای قومی که اصنام را معبود دانسته

جواب تشبیه اولا طلب دلیل است ونقض تمسک به تقلید آبا

وثانیا بیان ضروری بودن مجانست درمیان والد وولد

آن مفقود است وثالثا بیان شناعت اثبات کرده مذموم

پیش خود خدا را تبارک و تعالی الربکم البنات و لکم البنون
و این جواب مسوق است برای قومی که به مشهورات و
مسلمات شرعیه خوگر شده اند اکثر ایشان به ملمین صفت بودند
وجواب [illegible] بیان عدم نقل آن است از آئمه ملت و
بیان آنکه این همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است وجواب
استبعاد حشر و نشر اولاقیاس است بر احیای ارض و
مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است
و ثانیا بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار بآن و
جواب استبعاد رسالت اولا بیان وجود آن است در
انبیای متقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم *
و يقول الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا
بيني وبينكم * ومن عنده علم الكتاب و ثانیا دفع استبعاد
به بیان آنکه اینجا [illegible] عبارت از وحی است قل انما انا
بشر مثلكم يوحى الي وتفسير وحی بآنچه محال نبود و ما كان
لبشر ان يكلمه الله الآية و ثالثا بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی
که اقتراح آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان و تعیین

شخصی که بپیغامبری آن می‌خوانند و یا فرشته را پیغامبر ساختن
یا بهر کس وحی نبوت دادن بنا بر مصلحت کلیه است که علم
ایشان از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیهم
مشرکین بودند این مضامین را در سورهای بسیار با سالیب
متعدده و بتاکیدات بلیغه اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب
کثیره تحاشی نه نمود آری مخاطبه حکیم مطابق بنسبت این جاهلان
چنین باید و در مقابله این بی عقلان سخن گفتن به همین تاکید شاید
ذلك تقدیر العزیز العلیم و یهود بتوریت ایمان آورده
بودند و ضلالت ایشان تحریف احکام توریت بود خواه تحریف
لفظی باشد خواه تحریف معنوی و کتمان آیات آن و افترا
بالحاق آنچه از آن نیست بآن و تساهل در اقامت احکام آن
و مبالغه و تعصب مذهب خود و استبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم و بی ادبی و طعن نسبت آنحضرت
بلکه بنسبت خدا تبارک و تعالی نیز و مبتلا بودن به بخل و حرص
و غیر آن اما تحریف لفظی در ترجمه توریت و امثال آن بکار
می برند نه در اصل توریت پیش این فقیر این چنین محقق شد

و بقول ابن عباس تحریف معنوی تاویل فاسد است بحمل آیتی بر غیر معنی آن بسبب زودی وانحراف از راه مستقیم

از انجمله آن است که فرق ثلثه یمان متدین تاسی دکافر جاحد در هر ملتی بیان کرده اند و کافر را خلود و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشفاعت انبیاء درست کرده و در تقریر این معنی در هر ملتی اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند و در توریت یهودی و عبری را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را و این مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمان را این مزیت نهاده اند و مناط حکم ایمان است بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری که بر ایشان مبعوث باشد و عمل بشرایع ملت و اجتناب از منهیات آن نه خصوص هیچ فرقه لذا اهل پس یهود دانسته که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود بشفاعت انبیا او را خلاص خواهد ساخت و جز چند روز زود بدوزخ نخواهد ماند اگرچه آن مناط حکم متحقق نشود از ایمان بخدا بوجهی آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان بآخرت و برسالت پیغامبری مبعوث بایشان حظی ادراک نکرده

باشد و این غلط صریح است و جهل محض چون قرآن عظیم
مهیمن است بر کتب سابقه و مبین مواضع اشکال آن این شبهه
را بوجه اتم کشف فرمود بلی من کسب سیئة و احاطت به
خطیئته فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون و از انجمله
آن است که در هر ملتی احکام به حسب مصالح آن عصر بیان
نموده اند و در تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند
و بتاکید اخذ بآن و ادامت عمل و اعتقاد بران و حصر حقیت
دران امر فرموده اند و مراد آن است که دران عصر و دران زمان
حقیت دران اعمال محصور است و ادامت ظاهری مراد است
نه ادامت حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر بیاید و پرده خفا از روی
نبوت وی انداخته شود و ایشان آن را بر استحاله نسخ
یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
معنیش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت
آن ملت لذاتها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته
گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت
وصیت کرده است و از انجمله آن است که خدای تعالی در

برمتبع انبیا وتابعان ایشان را به لقب مقرب ومحبوب تشریف
داده است وبمنکران ملت را به صفت مغضوبیت کوبیده است
ودرین باب به لغات شایع جمهور قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنا
بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن
تشریف دایر بر اسم یهودی وعبری واسرائیلی است
ونه دانستند که دایر بر صفت انقیاد وخضوع وتمشیه براه حق
است وبعثت انبیا لاغیر وازین قبیل تاویلات فاسده بسیار
در خاطر ایشان مرکوز شده بود وآن را از آبا واجداد خود
فرا گرفته قرآن ازاله این شبهات بر وجه اتم فرمود دکتمان
آیات آن است که بعضی احکام وآیات را برای محافظت
جاه شریفی یا برای طلب ریاستی اخفای نمودند تا اعتقاد مردمان
نسبت بایشان متلاشی نه شود وبترک عمل بآن آیات ملام
نه شوند از انجمله آن است که وجم زانی در توریت مذکور است
وایشان بنابر اجماع احبار خود بر ترک رجم واقامت جلد
وتحمیم وجه بجای آن آنرا ترک کرده بودند وازخوف
فضیحت آن زانی پوشیدند واز انجمله آن است که آیاتی را

کرد ان بشارت ہاجرو اسمعیل علیہما السلام است بہ تبتنی
درمیان اولاد ایشان و بشارت بوجودی کہ در شہر زمین
حجاز شیوع تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات بہ تلبیہ
مملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات
تا حال در توریت ثابت است تاویل می کردند کہ اخبار است
بوجود این ملت نہ امر است باتباع آن و می گفتند ملتبسۃ کتبت
علینا و چون این تاویل رکیک را ہیچ کس نمی شنید و پیش
ہیچ کس صحت نداشت با یکدیگر تواصی می کردند باخفاء آن و
تجویز اظہار آن بہر عام و خاص نمی کردند اتحدثونہم بما فتح
الله علیکم لیحاجوکم بہ عند ربکم * چہ بالا بجاہل بود منت
نہادن خدا بر ہاجر و اسمعیل باین مبالغہ و ذکر این امت بدین
تشریف ہیچ احتمال دارد کہ حمل بر اخذ آن می بایستہ و
تحریص بتدین آن بود سبحانک ہذا بہتان عظیم * و اما افترا
پس سبب آن دخول تعمق و تشدد است بر احبار و رہبان
ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک
مصلحت دران بدون نص شارع و استنباطات و اقیسہ را

رواج دادن پس اتباع آنها ملی باصل ساختند و اتفاق
سات خود را یکی از حجج قاطعه گمان می کردند خود در انکار نبوت
حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و
همچنین در بسیاری از احکام و انتسابها در اقامت احکام
حق وارتکاب بخل وحرص خود ظاهر است که مقتضی نفس
اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله
ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی اما این رزیات
در اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که تکلف می کردند برای
تصحیح آن بتاویل فاسد و آن را در رنگ تشریع اظهار
می نمودند واما استبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما صلی الله
علیه و آله وسلم پس سبب آن اختلاف عادات انبیا و احوال
ایشان است در باکثار تزوج وتقلیل آن و آنچه بدان ماند واختلاف
شرایع ایشان با اختلاف سنته الله در معامله با انبیاء بعثت پیغامبر از
قوم بنی اسمعیل بعد از آنکه جمهور انبیا از بنی اسرائیل بوده اند و
امثال آن واصل در این مسئله آن است که نبوت بمنزله اصلاح
نفوس عالم است و تسویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد

اشتغال بر دائم هر قومی در عبادات و تدبیر منزل و سیاست
مدنیه عادتی دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات
را بر انداخت نکند و از سر نو ایجاد عادات دیگر ننماید بلکه تمیز
نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق
بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغییر دهد تتمه ضرورت
دهد کبر باقی ماند و بایام ابد نیز همان اسلوب می شود که در میان
ایشان شایع باشد و بدان آشنا باشند پس بسبب
این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف حکم
طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکی را دوای سرد و غذای
بارد وصف کند و دیگری را دوا حار و غذا حار امر نماید و غرض
طبیب در هر دو جایکی است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد غیره
باشد که در هر اقلیمی دوا و غذا علاحده وصف کند بحسب عادات
آن اقلیم و در هر فصلی تدبیر دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل
هم چنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست که آن بیماران مرض
نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و قوت ملکه و ازاله مفسد آن
ایجاد فرماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و

منافات بر عصر آن معالجه مختلف شد بالجمله اگر نمونه بود خواهی
که بینی علمای سو که طالب دنیا باشند و خوگر فته بتقلید سلف
و معرض از نصوص کتاب و سنت و تعمق و تشدد در استحسان
عقلی کار مستند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده
باشند و احادیث موضوعه و تاویلات فاسده در اعتقادات خود ساخته
باشند تماشا کن کانهم هم اما نصاری که بحضرت عیسی علیه السلام
ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک
و تعالی سه شعبه متغایر بوجه من الوجوه و متحد بوجه آخر می دانستند و
آن شعب را اقانیم ثلثه می گفتند یکی اب و آن بازاء مبدء ایت عالم
بود و دیگری ابن و آن بازاء صادر اول است که معنی عام
شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
بازاء عقول مجرده بود و اعتقادی کردند که اقنوم ابن بروح عیسی
متدرع نمود یعنے چنانکه جبرئیل عم بصورت آدمی ظاهر می شود
هم چنین ابن بصورت روح عیسی عم ظهور نمود پس عیسی هم
خدا است و هم ابن الله و هم بشر و احکام بشریه و الٰهیه هر دو
بر وی جاری است و درین باب تمسک به بعض نصوص

انجیل می نمودند که در انجا لفظ ابن واقع شده و بعض افعال الهیه
را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر تسلیم
آنکه کلام حضرت عیسی ع م باشد مرتکب آن ایست که لفظ ابن
در زمان قدیم به معنی محبوب و مقرب و مختار بوده است چنانکه
بسیاری از قراین در انجیل دلالت می کند و جواب اشکال
ثانی آن است که آن بر سبیل حکایت است چنانکه ایلچی
بادشاه می گوید که ما فلان ملک را فتح کرده ایم و فلان قلعه را زده ایم
و در حقیقت این معنی راجع است بپادشاه و ایلچی بجز ترجمانی
نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی انطباع
معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی
بی تمثل حضرت جبرئیل بصورت بشریه والقاء کلام پس بسبب
این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد که مشعر نسبت
آن افعال بخود باشد فی الحقیقة غیر حقیقیة با بجناب خدای تعالی
و رد این مذهب باطل فرموده بیان نمود که عیسی بنده خدا است
و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقه نفخ کرده بود و را
بروح القدس تایید داد و عنایت خاص در بار او فرمود

داشت بالجمله اگر بالفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت زوجی که از جنس سایر ازواج است بر آمده باشد نه زغم به بشری کرده بود چون این نسبت به آنک بشا فیم لفظا اتحاد بر بن معنی جاری باشد الاتساع و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا اگر خواهی که نمونه آن از این فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشائخ و اولیا را تماشا کن که در حق آبای خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از ضلالت ایشان یکی آن است که جزم میکنند که حضرت عیسی عم مقتول شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی واقع شده بود در رفع بر آسمان و قتل گمان کردند و کابرا عن کابر همان غلط را روایت نمودند خدای تعالی در قرآن شریف ازاله شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و در انجیل آنچه مقوله حضرت عیسی است بابن باب مذکور است معنیش اخبار است به جراءت یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدای تعالی از بن مهلک نجات میسر کرد و آنچه مقوله حواریان است منشای آن

وقوع اینها است وعدم اطلاع بر حقیقت رفع کرده با لاف اذان
واسماع بود ونیز از ضلالت ایشان یکی آن است که میگویند
که فار قلیط موعود همان عیسی است که بعد از قتل پیش حواریان آمد
وایشان را بتمسک انجیل وصیت کرد ومی گویند عیسی وصیت
کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس بار که نام
مرا گیرد سخن او قبول کنید والا نه لیکن قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت
حضرت عیسی بر پیغامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم منطبق است
نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی عم زیرا که در انجیل گفته
شد که فارقلیط آمدنی در میان شما باشد وتعلیم علم کند وپاک سازد
مردمان را واین معنی جز بحضرت پیغامبر ما ظاهر نشد ونام عیسی عم
گرفتن عبارت از آن است که اثبات نبوت ایشان کند
نه آنکه اسم گوید یا ابن اسم ۹ اما منافقان دو قسم بودند گروهی
بزبان کلمه ایمان می گفتند ودل ایشان مطمئن بود بکفر وجحود
حرصت بخاطر اظهار می کردند ودر حق ایشان است فی الدرك
الاسفل من النار وگروهی داخل شدند در اسلام بضعف مبادا
ملا قات قوم خود ملتفا داند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز

مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلا اتباع لذات
دنیویه بر دلهای ایشان چندان هجوم کرده است که محبت خدا
و محبت رسول را جایی نگذاشته یا حرص مال و حسد و حقد و
مثل آن زنگ قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و
... کات عبادات را بخاطر ایشان جای نگذاشته و مثلا
اشتغال بامور معاش چندان مشغوف خود ساخت که
اهتمام بامر معاد و آنرا توقع داشتن و در فکر آن افتادن
فرصت نداد و مثلا در رسالت حضرت پیغامبر ظنون و اهیه
و شبهات رکیکه بخاطر ایشان می گذرد هرچند تا آنجا نمی رسند
که خلع ربقهٔ اسلام کنند و ازان باب بالکلیه بر آیند و منشأ آن
شکوک جریان احکام بشریه است بر حضرت پیغامبر و ظهور
... ات اسلامیه در صورت غلبهٔ ملوک بر اطراف ممالک و مانند
آن و مثلا محبت قبایل و عشایر ایشان را بران داشت که
در نصرت ایشان و تقویت و تایید ایشان هرچند خلاف
اهل اسلام باشد سعی بلیغ بتقدیم رسانند و در ین مقابله امر
اسلام را ... سست کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق

است ونفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
توان دانست که از قبیل علم غیب است و بر هر کو نفاق اطلاع
توان یافت ونفاق ثانی کثیرالوقوع لاسیما در زمان ما و اشاره
بهمین نفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فیه کان
منافقا اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا
خاصم فجر • وهم المنافق بطنه وهم المومن فرجه الی
غیر ذلك من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان
در قرآن عظیم آشکار ساخت واز احوال این دو گروه خبری
بسیار بیان فرمود تا همه امت از ان احتراز نمایند اگر خواهی
که از منافقان نمونه ببینی رو در مجالس امرا و مصاحبان ایشان را
ببین که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح می دهند و انصاف باید
فرق نیست درمیان آنانکه کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بواسطه شنیده نفاق ورزیدند و درمیان آنانکه الحال پیدا شده اند
و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد از ان بر ایشان
خلاف آن اقدام می نمایند وعلی هذا القیاس جماعه از متقولیان
که شکوک و شبهات بسیار بخاطر دارند و معاد را ندیده و منسیا

مناحمیات نمونهٔ آن گروه‌ها اند یا الحمیاء چون قرآن بخوانی گمان مکن که مناسبه با قومی بودکه بودند و درگذشتند بلکه بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم هیچ بلائی نبود مگر امروز نمونهٔ آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب از بیان عقاید این فرق ضاله و تقریر اجوبهٔ آنها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مخاصمه انشاء الله تعالی کافی است • فصل • در بقیه مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طوایف ناس است از عرب و عجم و حضر و بدو پس حکمت الهی مقتضی آن شد که در تذکیر بآلاء الله زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد بنی آدم بود خطیب گردد زیاده بحث و تفتیش بکار نیاورد و سخن در اسماء الله و صفات الله بوجهی منسوق ساخت که باد برائی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بران مخلوق اند بدون ممارست حکمت الهیه و بدون ممزاولت علم کلام آن را توانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات ذات مبدأ اجمالا فرمود که این علم مبادی است در افراد بنی آدم هیچ طایفه ازین جماعه در اقالیم

صاحبه را کنه قریبه باعتدال نه بینی که منکر آن باشد وچون اثبات
صفات بطریق امعان وتحقیق حقایق به نسبت ایشان ممتنع بود اگر
اصلا بر صفات الهی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیا
در تهذیب نفوس ایشانست نرسند حکمت الهی مقتضی آن شد که از
صفات کامله بشر که آن را می دانند وبوجود آن تمدح میان ایشان جاری
است چندی برگزید وآن را بازای معانی غامضه که عقول بشر را
بساحت جلال اوراه نیست استعمال فرمود ونکته لیس کمثله
شیء تریاق داء ضلال جهل مرکب ساخت وچندی از صفات
بشریه که در اثبات مثل آن توران اوهام بجانب عقاید
باطله حاصل می شد مثل اثبات ولد وبکاء وجزع منع فرمود اگر بیک
بشکافی جریان بر مسطر علوم توحید انسان خیر مکتسبه ایشان
وتمیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد ودر آنها خللی نمی آید از
صفاتی که توران اوهام باطله می نماید امری دقیق است که
اذهان عامه بآن نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و
رخصت نکلم بآنچه خواهند داده نشد واز آلاء الهیه وآیات
قدرت او جل وعلا آن را اختیار فرمود که حضرو بدو عرب وعجم

یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه که مخصوص اولیاء علما باشد در میان نیامد واز نعمت های آفاقیه مخصوصه بملوک جبر فساد پس آنچه ذکر آن می بایست گردش خلق سموات وارض است و انزال ماء از سحاب و جاری ساختن آن از ارض و آوردن انواع اثمار وحبوب و ازهار بواسطه آب و الهام صناعات ضروریه واقدار بر فعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از امراض نفسانیه کثیره الوقوع است واز ایام الله یعنی وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین وتعذیب عصاة آنرا اختیار فرمود که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالا ذکری از ان شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب آنرا اباعن جد تلقی نموده بودند ومثل قصص حضرت ابراهیم و انبیاء بنی اسرائیل که بسبب مخالطت یهود با عرب در قرون بسیار مانوس اسماع ایشان شده بود نه قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرمود و نه اخبار مجازات فارس وهنود را ذکر نمود واز قصص

مشهوره وجهی چند انتزاع فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید
سرد تمام قصص به جمیع خصوصیات آن کرد وحکمت درین جا
آن است که چون عوام قصه نادره غایت لذت شنوند یا
پیش ایشان استقصاء ذکر خصوصیات قصص کرده شود
به نفس آن قصص میل نمایند واز تذکیر که غرض اصلی همان
است وامانده واین سخن بدان ماند که عارفی گفته است که ازان
باز که قواعد تجوید را بر دمان یاد گرفتند از خشوع در تلاوت
باز ماندند وازان باز که مفسران دروجوه بعیده تفسیر سخن
راندند علم تفسیر نادر کالمعدوم شد پس ازان قصص که بکرر
در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است وسجده کردن
فرشتگان وسر باز زدن شیطان وملعون شدن او وسببی
کردن او ازان باز در اغوای بنی آدم است و قصه مخاصمه
حضرت نوح وهود وصالح وابراهیم ولوط وشعیب با اقوام خود ها
درباب توحید وامر معروف ونهی منکر وبهر باز زدن آن
اقوام وشبهات رکیکه آوردن ایشان وجواب دادن
حضرت انبیا وعقوبت الهی آن اشقیا را وظهور نصرت

باب اول

(۳۱)

او تعالی به نسبت انبیاء و تابعان ایشان قصص حضرت موسی با فرعون و فرعونیان و باشقیهای بنی اسرائیل و مکابره این جماعت با حضرت ایشان و قیام خدای تعالی بعقوبت آن اشقیا و ظهور نصرت او مرة بعد مرة به نسبت این برگزیده جناب اعلی و قصهٔ خلافت داؤد و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الهی بر ایشان و استجابت دعای ذکریا و قصص عجیبهٔ حضرت عیسی و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص باطوار مختلفه اجمالا و تفصیلا به حسب مقتضای اسلوب سور مذکور شد و ازان قصص که در یک جا یا دو جا مذکور شده رفع حضرت ادریس است و مناظرهٔ حضرت ابراهیم با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصهٔ حضرت یوسف و قصهٔ تولد حضرت موسی و القای ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بمدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن ازان و قصهٔ ذبح بقره و قصهٔ ملاقات حضرت موسی با خضر و قصهٔ طالوت و جالوت و قصهٔ بلقیس و قصهٔ

ذوالقرنین و قصهٔ اصحاب کهف و قصهٔ دو مرد که محاوره
کردند با یکدیگر و قصهٔ اصحاب جنت و قصه رسل ثلثه حضرت عیسی
و موسی که او را کفار شهید ساختند و قصهٔ اصحاب الفیل پس
مقصود ازین قصص نه معرفت انفس آنها است بلکه مقصود
اشتغال ذهن سامع است بوخامت شرک و معاصی و عقوبت خدای
تعالی بر آنها و مطمئن شدن بحرمت خدای تعالی و ظهور
عنایت او در باب مخلصین و از ذکر موت و مابعد آن
کیفیت موت انسان و بیچارگی او در ان ساعت و عرض
جنت و نار بعد از موت و ظهور ملایکهٔ عذاب بیان
فرمود و اشراط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج دجال
و یاجوج و ماجوج و نفخهٔ صعق و نفخهٔ قیام و حشر و نشر و سوال
و جواب و میزان و یافتن نامهای اعمال به یمین و شمال و در
آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار بدوزخ و اختصام اهل
نار با یکدیگر و منبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را
لعن کردن و اختصاص اهل ایمان برویت خدای تعالی و تعدد
انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و حمیم و غساق و زقوم

باب اول

(۳۳)

دانواع تنعیم از حور و قصور دانهار و مطاعم نافیه و ما بستنس

ناعمه و زنان جمیله و صحبتهای دلکشای اهل جنت باید یکر پس

این قصص را از سوره مختلفه باجمال و تفصیل بحسب اقتضا

باسلوب آن سوره متفرق گردانیده شد و کلیه در مباحث احکام

آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ملت

حنفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرایع آن ملت را باقی

گذارند و هیچ تغیری باممهات آن مسائل راه نیابد مگر تخصیص

عموم و زیادت توقیتات و تحدیدات و مانند آن و خدای تعالی

خواست که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرب

را پاک کند و بدست عرب سایر اقالیم را پس لازم آمد که

مادهٔ شریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رسوم و عادات

عرب باشد چون مجموع شرایع ملت حنفیه و رسوم و عادات عرب

را ملاحظه کنی و تشریع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

که بمنزلهٔ اصلاح و تسویهٔ آن است تامل نمائی هر کلمی را سببی

دانسته باشی و هر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این

سخن دراز است بالجمله در عبادات از طهارت و صلوة و صوم

وزکوة وحج وذکر نوری عظیم را دیانه بود از جهت تساهل
در اقامت آن واختلاف مردم دران بسبب عدم معرفت
بودن اکثر آن ودخول تحریفات اهل جاهلیت ودران قرآن
عظیم آنهمه بی نسقی را بر انداخت وآنهمه را مسوی نمود ودر
تدبیر منزل رسوم عادات ونقصها دنیر کشتها بسیار راه یافته بود
واحکام سیاست مدینه نیز مختل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول
آن وتحدید وتوقیت آن فرمود ازین باب انواع کبایر وبسیاری را
از صغایر مذکور شد ومسایل صلوة بطریق اجمال مذکور کرده شد ولفظ
اقامت صلوة گفته آمد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اذان وبنای مساجد وجماعت واوقات با تفصیل آن کردند
ومسایل زکوة نیز باختصار فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تفصیل آن فرمودند وصوم در سورهٔ بقره ذکر شد وحج در
سوره و در سورهٔ حج نیز ذکر کرده شد وجهاد در سورهٔ بقره وانفال و
جاهای متفرق وحدود در مایده ونور ومیراث در نساء ونکاح
وطلاق در سورهٔ بقره وطلاق وغیر آن چون ازین قسم که فایدهٔ
آن عام است جمیع است واگذاشتی قسمی دیگر است

که سوالی را که پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده
باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان بذل انفس و
اموال نموده و منافقان خویشتن داری و امساک ورزیدند
پس خدای تعالی مدح مومنان و نکوهش و تهدید منافقان فرمود
یا حادثه واقع شد از قبیل تغیر اعداء و کف ضرر ایشان
خدای تعالی منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان
داد یا حالتی پیش آمد که در آنجا تنبیهی و زجری یا تعریضی و
ایمائی یا امری و نهی در کاری شود خدای تعالی در آن باب نازل
ساخت آنچه از این قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال
مفسر را می باید کرد تعریضات بقصه بدر در انفال و احد در آل عمران
و خندق در احزاب و حدیبیه در فتح و بنی نضیر در حشر کرده شده
است و حث بر فتح مکه و غزوه تبوک در برائت و اشارت
به حجة الوداع در مائده و اشارت بقصه نکاح زینب در احزاب
و تحریم سریه در سوره تحریم و قصه افک در سوره نور و استماع
جن تلاوت آن حضرت را در سوره جن و احقاف و قصه مسجد ضرار
در سوره برائت و قصه اسرا در اول بنی اسرائیل کرده آمده و

این قسم نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن
چون حل نیز نکات او موقوف بر سماع قصه است از سایر اقسام
او ممتاز کرده شد ٭ باب دوم ٭ در بیان وجوه خفاء معانی نظم
قران به نسبت اذهان اهل زمان وازالهٔ آن خفا باوضح بیان
باید دانست که قران بلغت عرب عربا است بغیر تفاوت
نازل شد وایشان بسلیقهٔ که داشتند فهم معنی منطوق آن
می کردند کما قال والکتاب المبین • وقال تعالی انا عربیا
لعلکم تعقلون • وقال احکمت آیاته ثم فصلت مرضی شارع
عدم خوض بود در تاویل متشابه قران وتصویر حقایق صفات الهیه
وتسمیهٔ مبهم واستقصای قصص وامثال آن ولهذا بآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کم سوال می کردند وازین باب اندک
جری مرفوع شد اما چون آن طبقه در گذشت وعجم مداخلت
کردند وآن لغت اول متروک گشت در بعض مواضع صعوبت
فهم مراد حاصل شد واحتیاج به تفتیش لغت ونحو افتاد وسوال
وجواب در میان آمد وکتب تفسیر مصنف شد پس لازم
آمد که این مواضع صعوبت را یاد کنیم وامثلهٔ آنرا بیان نمائیم

تا غیر الغرض بزیادت بیان حاجت نماند و بمبالغت در کشف
آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول بمراد لفظ گاهی
بسبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ
از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب ندانستن منسوخ
از ناسخ و گاهی بسبب یاد نداشتن اسباب نزول و گاهی بسبب
حذف مضاف یا موصوف یا غیر آن و گاهی بابدال چیزی بجای
چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای
فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب
و گاهی به تقدیم ما حقه التأخیر و بالعکس و گاهی بسبب انتشار
ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد و گاهی بسبب تکرار و اطناب و
گاهی بسبب اختصار و ایجاز و گاهی بسبب استعمال کنایه و تعریض
و متشابه و مجاز عقلی یاران متعلم را باید که در مبدأ کلام
به حقیقت این امور و بعض امثله آن مطلع شوند و در موضع
تفصیل باشاره رمزی اکتفا نمایند * فصل اول * در شرح غریب
قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ترجمان القرآن
عبدالله بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری

در صحیح خود غالبا بر همین طریق اعتماد کرده است وبعد ازان
طریق ضحاک عن ابن عباس وجواب ابن عباس از سوالات
نافع ابن الازرق واین هرسه طریق را سیوطی در اتقان ذکر
کرده است بعد ازان شرح غریبی که بخاری از آیة تفسیر
نقل کرده است بعد ازان شرح غریبی که سایر مفسرین از
صحابه وتابعین وتبع تابعین روایت کرده اند مرا مناسب می نماید
که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن
با شان نزول جمع کنم وآن را رساله مستقله سازم تا اگر
کسی خواهد داخل این رساله سازد واگر کسی خواهد جدا گانه یاد
کرد وللناس فیما یعشقون مذاهب درین جای باید دانست
که صحابه وتابعین گاهی تفسیری کردند لفظ را بلازم معنی او وگاهی
متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تتبع لغت
وتفحص موارد استعمال وغرض درین رساله سر دآن تفسیر
سات است بعینها وتنقیح ونقد آن را موضعی است غیر این موضع
و مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فصل دوم از
مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و

اختلاف در شمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوی
وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین
باب آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آن
است که ایشان نسخ را استعمال می کردند بازاء معنی لغوی
که ازاله چیزی است به چیزی نه بازای مصطلاح اصولیان پس
معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است
به آیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی
متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا
بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر ان است ظاهرا
یا ازاله عادت جاهلیت یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک
ایشان باب واسع آمد و عقل را در آنجا جولانی شد و اختلاف
را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند و اگر
نیک بنگری غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ
است عدد قابل بیش نیست لاسیما به حسب توجیهی که ما
اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان بعد
ازانکه از بعض علما آنچه مذکور شد به بسط لایق تقریر نمود آنچه

برراى متاخرين منسوخ است بر وفق شيخ ابن العربي شمرا
كرده قريب بست آيت شمرده ونثر را دراكثر آن بست
نظر است فلنورد كلامه مع التعقب • فمن البقرة • كتب
عليكم اذا حضر احدكم الموت • الآية منسوخة قيل باية
مواريث وقيل بحديث لاوصية لوارث وقيل بالاجماع
حكاه ابن العربي • قلت بل منسوخة باية يوصيكم الله في
اولادكم • وحديث لاوصية مبين للنسخ قوله تعالى وعلى
الذين يطيقونه فدية • قيل منسوخة بقوله • فمن شهد منكم
الشهر فليصمه • وقيل محكمة ولا مقدرة • قلت عندى وجه
آخر وهو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية
هي طعام مسكين فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة
وذكر الضمير لان المراد من الفدية هو الطعام والمراد
منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في هذه
الآية بصدقة الفطر كما عقب الآية الثانية بتكبيرات
العيد • قوله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث • ناسخة
بقوله كما كتب على الذين من قبلكم • لان مقتضاه الموافقة

فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطى بعد النوم ذكره
ابن التركي وحكى قولا اخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت
معنى كما كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو
تغير لما كان عندهم قبل الشرع ولم نجد دليلا على ان
النبي صلى الله عليه واله وسلم شرع لهم ذلك ولو سلم
فانما كان ذلك بالسنة * وقوله تعالى يسئلونك عن الشهر
الحرام الآية * منسوخة بقوله وقاتلوا المشركين كافة الآية
اخرجه ابن جرير عن عطا بن ميسرة قلت هذه الآية
لا تدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي
من قبيل تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال
في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد منه فجاز
في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يخفى
وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول *
منسوخة بآية اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة
بالميراث والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند آخرين
بحديث ولا سكنى * قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور

المفسرين ويمكن ان يقال يجب او يجوز للميت الوصية

ولا يجب على المراة أن تسكن في وصية وخلية ابن

عباس وهذا التوجيه ظاهر من الآية • وقوله تعالى وان

تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله • منسوخة

بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص

العام بينت الآية المتاخرة ان المراد ما في انفسكم

من الاخلاص و النفاق لا من احاديث النفس التي لا

اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع

الانسان ﴿ من آل عمران ﴾ اتقوا الله حق تقاته • قيل انه

منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو

محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه

الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى

الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء

يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا الوجه

ظاهر من سياق الآية و هو قوله ولا تموتن الا وانتم

مسلمون ﴿ ومن النساء ﴾ والذين عقدت ايمانكم فاتوهم

اصحابهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى
ببعض قلت ظاهر الاية ان الميراث للموالي والبر والصلة
لمولى الموالاة فلا نسخ وقوله تعالى • واذا حضر القسمة
الآية • قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في
العمل بها قلت قال ابن عباس هي محكمة والامر للاستحباب
وهذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة الآية •
منسوخة بآية النور قلت لانسخ في ذلك بل هو ممتد الى
الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم
ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ ✻ ومن المائدة ✻
ولا الشهر الحرام • منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد
في القران ناسخاله ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى
ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة دماءكم و
اموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم في
بلدكم هذا وقوله تعالى فان جاءوك فاحكم بينهم او
اعرض عنهم ✻ منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل

الله قلت معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله و
لا تتبع اهوائهم فالحاصل انه لنا ان نترك اهل الذمة
ان يرتدوا القصد الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا
ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخران من
غيركم • منسوخ بقوله واشهدوا ذوى عدل منكم • قلت
قال احمد بظاهر الاية ومعناها عند غيره او اخران من
غير اقاربكم فيكونون من ساير المسلمين ﴿من الانفال﴾
ان يكن منكم عشرون صابرون الاية ۞ منسوخة بالاية
بعد ما قلت كما قال منسوخة ﴿من البراة﴾ انفروا خفافا
وثقالا منسوخة بايات العذر وهو قوله ليس على الاعمى
حرج الاية • وقوله ليس على الضعفاء الايتين قلت خفافا
اي مع اقل ما يتاتي به الجهاد من مركوب وعبد الخدمة
ونفقة يقنع بها وثقالا مع الخدم الكثير والمراكب
الكثيرة فلا نسخ او بقول ليس النسخ متعينا ﴿من سورة النور﴾
الزاني لا ينكح الا زانية الاية ۞ منسوخة بقوله وانكحوا
الايامى منكم ۞ قلت قال احمد بظاهر الاية ومعناها عند

غير الناس مرتكب الكبيرة ليس بكفو الا للزانية او
مشرك اختيار الزانية * وقوله تعالى حرم ذلك اشارة
الي الزنا والشرك فلا نسخ * واما قوله فانكحوا الايامى
منكم لا ينسخ الا الارض * وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت
ايمانكم الاية * قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس
في العمل بها قلت مذهب ابن عباس انها ليست بمنسوخة
وهذا الوجه اولي بالاعتماد * من سورة الاحزاب * لا تحل
لك النساء من بعد الاية منسوخة * بقوله انا احللنا لك
ازواجك اللاتي قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما في
التلاوة وهو الاظهر عندي * من سورة المجادلة * اذا
ناجيتم الرسول فقدموا الاية * منسوخة بالاية بعدها
قلت هذا كما قال * من سورة الممتحنة * فآتوا الذين ذهبت
ازواجهم مثل ما انفقوا * قيل منسوخ باية السيف وقيل
اية الغنيمة وقيل محكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم
[illegible] نة وعند قوة الكفار * من سورة المزمل * قم
الليل الا قليلا * منسوخ بالاخر السورة ثم نسخ الاخر بالصلوات

الخمس قلت دعوى النسخ بالصلواة الخمس ممنوعة بل الحق ان اول السورة في تاكيد الندب الى قيام الليل واخرها نسخ التاكيد الى مجرد الندب بنقل السيوطي موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون آية منسوخة على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في آية الاستيذان والقسمة الاحكام عدم النسخ فصارت تسعة عشر قلت وعلى ما حررنا لا يتعين النسخ الا في خمس آيات

ديگر از مواضع صعبه معرفت اسباب نزول است ووجه صعوبت دران باب نيز اختلاف متقدمين ومتاخرين است آنچه از استقراء كلام صحابه وتابعين معلوم مى شود آن بستند كه نزلت في كذا نه محض براى قصه كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بوده وسبب نزول آيت گشته استعمال كنند بلكه گاهى پارى از ماصدق عليه الآيه راكه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم بوده است يا بعد از ان حضرت ذكر كنند وگويند نزلت في كذا ودرين جا انطباق جميع قيود لازم نيست بلكه مى بايد كه منطبق باشد پس بس وگاهى سوالى كه پيش آنحضرت

[illegible] علیه و آله وسلم آورده باشند یا حادثه که در ان ایام
[illegible] فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن آیت را دران
باب تلاوت منقوله باشند تقریر نمایند و گویند نزلت فی کذا و گاهی
[illegible] صورت ها گویند فانزل الله تعالی قوله کذا یا فنزلت
گویند و گویا این اشارات بآن است که استنباط آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از ان آیت و القاء آن آیت دران
ساعت بخاطر مبارک آن حضرت نیز نوعی از وحی و نفث
فی الروع است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر
بسی درین جا بتکرار نزول تعبیر کند نیز می تواند شد و محدثین
در ذیل آیات قران خبرهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت
از قسم سبب نزول باشد مثل استشهاد صحابه در مناظرات
و با آیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم آیت را برای استشهاد کلام خود یا
[illegible] تاریخ که موافق آیت باشد و در اصل غرض یا تعیین
[illegible] نزول یا تعیین اسمای مذکورین بطریق ابهام یا طریق تلفظ بکلمه

قرابة یا نفس مورد آیات قران یا صورت استعمال
حضرت باری از ادا مر قران وامثال آن و این همه در حقیقت
از اسباب نزول نیست و شرط مفسر احاطه بآن نیست شرط
مفسر معرفت دو چیز است یکی قصصی که آیات تعریض بآن
می کند پس فهم ایمای این آیات بغیر معرفت آن قصص
میسر نمی شود دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجوه صرف
از ظاهر می نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر
نشود و درینجای باید دانست که قصص انبیای سابقین در
حدیث کم مذکور شده اند این قصص طویله عریضه که مفسرین
در تقریع روایت آن می کشند همه منقول از علمای اهل کتاب
است الا ما شاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده مرفوعا لا
تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم و نیز باید دانست
که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات
جهالات ایشان قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن حقیقت و آیات
عادات روشن تر شود و می گفتند نزلت الآیة فی کذا
ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند این

... باین و اظهار آن صورت به مقصد خصوص آن صورت
... کردند بنابر آنکه تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا
بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانبی
... در المحبة ... باب یکی باشد ابو درداء رضی الله عنه همین نکته
... کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک
آیه را بر محامل متعدده نهد و عابر ... بسیار است که
در قرآن عظیم دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در آنجا
بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی
و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین
بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه
فرموده ۲۶ ر ۲ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته
امه کرها ووضعته کرها بعد ازان دو صورت ذکر نمود صورت سعید
و صورت شقی و مانند این دو آیت س ۱۴ ر ۱۴ و اذا قیل لهم ماذا انزل
ربکم قالوا اساطیر الاولین و س ۱۴ ر ۱۰ وقیل للذین اتقوا
ماذا انزل ربکم قالوا خیرا و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضرب
الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة و آیت س ۹ ر ۱۴ هو الذی

خلقكم من نفس واحدة وجعل منها زوجها ليسكن اليها فلما تغشها الاية • قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون • ولا تطع كل حلاف مهين ودرين صورت لازم نيست كه آن خصوصيات بعينها در شخصي يافته شود جزمانه. در آيت كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة لازم نيست كه حبه بدين صفت يافته شود متصور تصوير زيادت اجر است لاغير اگر صورتي موافق آن در اكثر خصوصيات يا كل آن يافته شود از قبيل لزوم ما لم يلتزم خواهد بود وگاهي بشبه ظاهر ايراد را دفع كرده شود يا سوالي قريب الفهم را جواب كفته آيد بقصد ايضاح كلام سابق نه آنكه كسي در آن عصر سوال كرده باشد و شبه بهم رسانيده بود بسيار است كه صحابه در تقرير آن مقام سوالي فرض كنند و مطلب را در صورت جواب وسوال تقرير نمايند واگر بنظر تحقيق تفحص نمايم آن همه پاره كلام است نسق نزول بعضي بعد بعضي گنجايش ندارد ويك حكم است منتظم فك قيود آن بر قاعده نباشد وگاهي صحابه ذكر تقدم وتاخر كنند مراد ايشان تقدم وتاخر رتبي باشد چنانكه ابن عمر در آيت

باب دوم
(۱۱)

والذین یکنزون الذهب والفضة گفته است هذا قبل
ان تنزل الزکوة فلما انزلت جعلها الله تعالی طهرا للاموال
معلوم است که سورهٔ براة آخرین سور است و این آیه در
تضاعیف قصص غزوات است و فرضیت زکوة پیش ازین
بود لیکن مراد ابن عمر تقدم اجمال است در تبه از تفصیل
تا که آنچه شرط مفسر است ازین انواع دو نوع بیش نیست یکی
قصص غزوات و غیر آن که در آیات ایما بخصوصیات آن
قصص واقع می شود تا آن قصص ندانند بفهم حقیقت آن نرسند
دیگر فواید بعضی قیود و سبب تشدد در بعضی مواضع که موقوف
بر معرفت حال نزول باشد و این بحث اخیر بحقیقت فنی است
از فنون توجیه و معنی توجیه بیان وجه کلام است وحاصل
این کلمه آن است که گاهی در آیتی شبههٔ ظاهره می آید از
سبب استبعاد آن صورت که مدلول آیت است یا تناقض دو
آیت باهم یا بتصور ماصدق آیت بر ذهن مبتدی مشکل می شود
یا فایدهٔ قیدی از قیود بذهن او نمی نشیند چون مفسر حل این اشکال نماید
این حال را توجیه خوانند چنانکه در آیت یا اخت هارون سوال

کرانند که میان حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ مدت بسیار بود
پس هارون چگونه برادر مریم باشد گویا سائل در خاطر خود
کرده بود که این هارون همان هارون برادر حضرت موسیٰ است
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جواب دادند که
بنی اسرائیل تسمیه می کردند باسماء صالحین که پیش از ایشان
گذشته بودند و چنانکه سوال می کردند که آدمی روز محشر بر
روی خود چگونه مشی کند فرمودند ان الذی امشاه فی الدنیا
علی رجلیه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از ابن
عباس سوال کردند در یک آیت آمده لا یتساءلون و در
آیت دیگر واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون آنها چه تطبیق چه باشد
ایشان گفتند عدم تساول در روز حشر است و تساول بعد دخول
در جنت واز حضرت عائشه سوال کردند که سعی بین الصفا والمروة
اگر واجب است چرا لا جناح گفته شد ایشان جواب دادند که قومی
از ان تجنب می کردند باین سبب لا جناح گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سوال کردند که قصر را خفتم چه معنی دارد
فرمودند صدقة تصدق الله بها یعنی کرماد حمد قدر نیاوته می کنند

باب دوم

وهم چنین خدای تعالی این قید برای مخاصمه ذکر نه فرموده است قید اتفاقی است و مثالهای توجیه بسیار است و مقصود تنبیه است بر معنی آن و ما را مناسب می نماید که در باب پنجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در تفسیر های خود از باب اسباب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند بسند درست تا صحابه یا تا حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تنقیح و اختصار نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قدر آثار مفسر را ضروری است چنانکه شرح غریب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروری است دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب نزول در فهم معانی آیات دخل ندارد اللهم الا شیء قلیل از قصص مذکور می شود و در این تفاسیر باشد که اصح تفاسیر است نزدیک محدثین و آنچه محمد بن اسحق و واقدی و کلبی و دیگران افراط کرده اند در زیر هر آیتی قصه آورده اند نزدیک محدثین اکثر آن غیر صحیح است و در اسناد آن نظر است آن را شرط تفسیر دانستن خطائی جلی است بلکه حفظ آن تدبر کتاب الله را موقوف داشتن خط خود را از کتاب الله فوت کردن است وما توفیقی

الا باالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم • فصل
در بقيه مباحث اين باب حذف بعضی اجزاء يا دو بيت كلا
كه جای آورده هم چنين ابدال چيزی از چيزی و تقديم ما
التأخير و تأخير ما حقه التقديم و استعمال متشابهات و تعريضات
و كنايات خصوص تصوير معنی مراد بصورت محسوسه كه لازم آن
معنی باشد و عادة استعاره مكنيه و مجاز عقلی است پس بطريق
اختصار به بعضی امثله اين مباحث مطلع می سازيم تا بصيرتی حاصل
شود اما حذف پس آن چند قسم است حذف مضاف
و موصوف و متعلق و غير آن س ٢ • ر ٩ ولكن البر من امن
اي بر من امن س ٥ ا ر • ٦ و اتينا ثمود الناقة مبصرة
ای اية مبصرة لانها مبصرة غير عميا س ١ • ر ١١ واشربوا
فی قلوبهم العجل ای حب العجل • س ١٥ ا ر ٢٢ اقتلت
نفسا زكية بغير نفس ای بغير قتل نفس او فسادا ای
بغير فساد من فی السموات والارض ای من فی السموات
و من فی الارض لان شيئا واحدا ليس فی السموات
والارض س ١٥ • ر ٨ ضعف الحيوة و ضعف الممات ای

باب ررم
(٥٥)

ضعف عذاب الحيوة وضعف عذاب الممات س ١٣ ع ٤ ر ٨

واسأل القرية اي اهل القرية س ١٣ ع ٠ ر ١٧ بدلوا

نعمت الله كفرا اي فعلوا مكان شكر نعمت الله كفرا س ١٥ ع ١ ر ا

يهدي للتي هي اقوم اي للخصلة التي هي اقوم س ١٥ ع ١ ر ٢٢

التي هي احسن اي بالخصلة التي هي احسن س ١٧ ع ٩ ر ٧

سبقت لهم منا الحسنى اي الكلمة الحسنى والعدة الحسنى

س ١٧ ع ٩ ر ١٢ على ملك سليمان اي على عهد ملك سليمان

س ٢ ع ٠ ر ١١ وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك ١٠ انا

انزلناه في ليلة القدر اي انزلنا القران وان لم يسبق له

ذكر س ٢٣ ع ٠ ر ١٢ حتى توارت بالحجاب اي توارت الشمس

ر ٢ ع ٠ ر ١١ وما يلقها اي خصلة الصبر س ٦ ع ٠ ر ١٣ وعبد الطاغوت

فيمن قرأ بالنصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت

س ١٩ ع ٠ ر ٣ فجعله نسبا وصهرا اي جعل له نسبا وصهرا

س ٩ ع ٠ ر ٩ واختار موسى قومه اي من قومه س ١٢ ع ٩ ر ٥ الا

ان عادا كفروا ربهم اي كفروا نعمة ربهم او كفروا

بربهم بنزع الخافض س ١٣ ع ٠ ر ٣ تفتؤ اي لا تفتؤ ومعناه

لا تزال س ٣ ٢٠ ر ٥ اما نعبدهم الاليقربونا الى الله زلفى
اي يقربون ما نعبدهم • س ٩ ر ٩ • ان الذين اتخذوا العجل
اي اتخذوا العجل الها س ٢٣ • ر ٩ تاتوننا عن اليمين اي
وعن الشمال • س ٢٧ ر ١٥ • فظلتم تفكهون انا لمغرمون اي
تقولون انا المغرمون • س ٢٥ ر ١٢ • لو نشاء لجعلنا منكم
ملائكة اي بدلا منكم • س ٩ • ر ٥ ١ • كما اخرجك ربك اي
امض بايد وانست كه حذف نزد ان باجزاى شرط يا مفعول
فعل يا مبتدا اى جمله وامثال آن وقتيكه مابعد دلالت مى كند بر حذف
آن در قرآن متداولست • س ٨ ر ٥ • فلو شاء لهداكم
اجمعين اى لو شاء هدايتكم لهداكم • س ١١ ر ٥ ١ •
الحق من ربك اي هذا الحق من ربك • س ٢٧ • ر ١٧ • لا
يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك
اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا اي لا
يستوي من انفق من قبل الفتح ومن انفق من بعد الفتح
فحذف الثاني لدلالة قوله اولئك اعظم درجة من
الذين انفقوا من بعد • س ٢٣ • ر ٢ • واذا قيل لهم

اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون وما
تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ای
اذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم اعرضوا ونیز
باید دانست که اصل در مثل واذ قال ربك للملائکة و
اذ قال موسی آن است که اذ ظرف فعلی باشد لیکن این
را نقل کردند به معنی تهویل و تخویف پس مانند آن است که کی
مواضع ایراد ایا وقایع هائلہ را تعدادی کند بغیر ترکیب جمله و بی وقوع
در حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آنها است تا صورت آن در
ذهن مخاطب مرتسم شود واز ان حادثه خوفی بر ضمیر او مستولی
گردد پس تحقیق آن است که در امثال این مواضع تفتیش
عامل او ضرور نیست والله اعلم ونیز باید دانست که حذف
جار از مثل ان مصدریه در کلام عرب مطرد است بمعنی لان باشد
یا بان یا وقت ان ونیز باید دانست که در مثل ولو تری اذا
الظالمون فی غمرات الموت ولو یری الذین ظلموا
اذ یرون العذاب اصل آن است که جواب شرط محذوف
باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند به معنی تعجب پس حاجت

تنوینش محذوف ماند است والله اعلم * واما ابدال تصرفی است که
کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند ای
اعراض شئی که استحضار ذکر آن اعراض وغیره این کتاب
نیست س ۱۷ * ر ۳ انذ الذي يذكر الهتكم * اي يسب الهتكم
اصل کلام آن بود که اهذا الذی یسب بیان ذکر سب کرده داشت
و آنرا بدل کرده بذکر و از ین قبیل است انچه در عرف می گویند
که بدشمنان فلان کس عارض شده است و مراد آن است که
بفلان عارض شده است و می گویند که بندگان حضرت درین جا
تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند
و مراد آن است که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را
می دانند * س ۱۷ * ر ۲ منا لا يصحبون * اي منا لا ينصرون
چون نصرت بدون اجتماع و صحبت صورت نمی بندد یصحبون
بدل آن آوردند * س ۹ ر * ۱۳ ثقلت في السموات والارض *
اي خفيت لان الشئ اذا [illegible] علمه ثقل علي اهل
السموات والارض * س ۴ * ر ۲ فان طبن لكم عن شئ
منه نفسا * اي عفون لكم عن شئ من طيبة من نفوسهن

منكبي اسمى بجاى اسمى • س ١٩ • ر ٥ فظلت اعناقهم لها
خاضعين اي خاضعة • فكانت من القانتين اي من القانتات
س ٣ • ر ١١ وما لهم من ناصرين • اى من ناصر * س ٢٩ * ر ٦
فما منكم من احد عنه حاجزين • اى من حاجز * والعصر
ان الانسان لفي خسر * اي افراد بني ادم افرد اللفظ لانه اسم
جنس * يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا • المعنى
يا بنى آدم انكم افرد اللفظ لانه اسم جنس * وحملها الانسان *
يعنى افراد الناس • كذبت قوم نوح المرسلين • اى
نوحا وحده * انا فتحنا لك س ٢٩ * ر ٨ انا لقادرون * اي
انى لقادر * س ٢٨ • ر ٤ ولكن الله يسلط رسله * اي
رسولها محمدا صلى الله عليه واله وسلم * س ٤ • ر ٩ الذين
قال لهم الناس * اي عروة الثقفي وحده * س ٤ • ر ٥ ١٢١
فاذاقها الله لباس الجوع اي طعم الجوع • ابدل الطعم
با للباس اي انا بان الجوع له اثر من الفحول والذبول
يعم البدن ويشمله كاللباس * س ١ • ر ١٦ صبغة الله
اي دين الله اي ابدل بالصبغة ايذانا بانه كالصبغ يتلون

به النفس اومشاكلة بقول النصاري في الصمودية ؟ و
طور سينين اي طور سينا • سلام على الياسين اي على
الياس قلب الاسمان للازدواج وگاى جرني بجاى جرني
دیگر آرند • بس ٩٥ ر ٧ فلما تجلي ربه للجبل اي على
الجبل كما تجلي في المرة الاولى علي الشجرة ؟ هم ايانا يقولون
اي اليها ما يقولون • بس ١٩ ر ١٦ لا يخاف لدي المرسلون
الا من ظلم • اي لكن من ظلم استيناف • لاصلبنكم في جزوع
النخل • اي علي جزوع النخل • س ٢٧ ر ٣ ام لهم سلم يستمعون
فيه • اي يستمعون عليه • السماء منفطر به • اي منفطر فيه •
مستكبرين به اي عنه • س ٢ ر ٩ اخذته العزة بالاثم •
اي حملته العزة على الاثم • س ١٩ ر ٣ فاسال به
خبيرا • اي فاسال عنه • لاتاكلوا اموالهم الي اموالكم •
اي مع اموالكم • الي المرافق اي مع المرافق • س ١ ر ١٩
يشرب بها عباد الله • اي يشرب منها • س ٧ ر ١٧ و
ماقدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علي
بشر من شي • اي ان قالوا وگاى جمله بجاى جمله ايراد کنند مثلا يخشي

جمله دلالت می کند بر حاصل مضمون جمله ثانیه و سبب وجود آن
سخن نازل کرده می شود بآن جمه، سس ۲۰ ر ۱۲ و ان
تخالطوا هم فاخوانکم ۰ ای ان تخالطوا هم لا باس
بذلك لانهم اخوانکم وشان الاخ ان یخالط اخاه ۰ س ۱۰ ر ۱۲
لمثوبة من عند الله خیر ۰ ای لوجد وا ثوابا ومثوبة
من عند الله خیر ۰ سس ۱۳ ر ۱۰ ان یسرق فقد سرق
اخ له من قبل ۰ ای ان سرق فلا عجب لانه سرق اخ له
من قبل ۰ س ۱ ر ۲ من کان عدو ا لجبرئیل فانه
نزله علی قلبك باذن الله ۰ ای من کان عدو ا لجبرئیل
فان الله عدو له فانه نزله علی قلبك باذنه فعدوه یستحق
ان یعادیه الله تعالی فحذف فان الله عدو له بدلیل
الایة التالیة وابدل منه فانه نزله علی قلبك و گاهی
اصل کلام مقتضی تنکیر است و در ان کلام با دخال لام و
اضافت تصرف نکنند و معنی بر همان تنکیر اولی باشد
مثل س ۲۵ ر ۱۳ وقیله یا رب ۰ ای رب قیل له یا رب
فابدل بقیله لانه اخصر في اللفظ ۰ حق الیقین ۰ ای حق

یقین • اضیف لیکون ایسر في اللفظ و گاهی سنن بخیبی
کلام تذکیر ضمیر است باتانیث آن یا افراد آن یستین از ستین
ثنین بر آرند و مذکر را مونث کنند و مونث را مذکر ساز ند و
مفرد را جمع نماید بسبب میل معنی • س ۷ • ر ۱۰ فلما را ی
الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر • القوم الظالمین
مثله س ۱ • ر ۲ کمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم و گاهی بجای تثنیه مفرد ذکر کنند س ۱۰ • ر ۱۶
الان اغنهم الله ورسوله من فضله س ۱۲ • ر ۳ ان کنت علی
بینة من ربی واتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم • والاصل
فعمیتا فافرد لانهما کشيء واحد • ومثله الله ورسوله اعلم
و گاهی مقتضای طبیعت کلام آن است که جزا را در صورت
جزا آرند و شرط را در صورت شرط و جواب قسم را در صورت
جواب قسم پس در کلام تصرفی کنند و آن جزء جمله را جمله
مستقله مستانفه سازند تا میل کنند به معنی هوا قامت چیزی نمایند
که دلالت دارد بر آن بوجه من الوجوه • والنازعات غرقا و
الناشطات نشطا • والسابحات سبحا فالسابقات سبقا

فالمدبرات امرا یوم ترجف الراجفه • المعنی البعث و الحشر حق یدل علیه یوم ترجف • والسماء ذات البروج والیوم الموعود وشاهد ومشهود قتل اصحاب الاخدود • المعني المجازاة علی الاعمال حق • اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت یاایها الانسان انك کادح • المعني الحساب والجزاء کائن وگاهی قاب دراسلوب کلام کنند که اسلوب کلام مقتضی خطاب باشد وغایب آرند س ١١ ر ٨ حتی اذا کنتم في الفلك وجرين بهم بریح طیبة • وگاهی انشا را بجای اخبار کیرند واخبار را بجای انشاء • س ٢٩ ر ٢ فامشوا فی مناکبها • اي لتمشوا • ان کنتم مؤمنین • ای ایمانکم یقتضی هذا • من اجل ذلك کتبنا علی بنی اسرائیل • المعني علی قیاس حال ابن آدم کتبنا او علی مثال حال ابن آدم فابدل منه من اجل ذلك لان القیاس لا یکون الا بملاحظة العلة فکان القیاس نوع من التعلیل • ارایت دراصل بمعنی استفهام از رویت است واینجا نقل کرده

اما تنبیهی باشد بر استماع کلام آینده چنانکه در حدیث
گویند هیچ می بینی و هیچ می شنوی وتقدیم او تأخیر نیز صعوبت
فهم مراد بهم می رساند چنانکه در شعر مشهور لبثینة شائها سلبت
فوادی • بلا جرم اتیت به سلاما • وتعلق به بعید نیز صعوبت
می آرد وآنچه از ین قبیل باشد ۞ س ۱۴ • ر ۳ الا آل لوط
لمنجوهم اجمعین الا امراته • ادخل الاستثناء علی الاستثناء
فصعب • فما یکذبك بعد بالدین • متصل بقوله لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم ۞ س ۱۷ ۞ ر ۹ یدعو المن ضره
اقرب من نفعه • ای یدعو من ضره • س ۲۰ ۞ ر ۱ لتنوء
بالعصبة اولی القوة ۞ ای لتنوء العصبة بها • س ٦ • ر ٦
وامسحوا برؤسکم وارجلکم • ای اغسلوا ارجلکم س ۱٦
ر ۷ ولولا کلمة سبقت من ربك لکان لزاما واجل مسمی •
ای لولا کلمة سبقت واجل مسمی لکان لزاما • س ۱۰ ر ٦
ان لاتفعلوه تکن فتنة • متصل بقوله فعلیکم النصر ۞ س ۲۸
ر ۷ الا قول ابراهیم • متصل بقوله کانت لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم • س ۹ ۞ ر ۱۳ یسئلونك کانك حفی عنها

اي يسئلونك عنها كانك حفي وزياده از سنن ثبين نيز اقسام
استثناي نفت باشد س ۷ ر ۱۰ او لا طائر يطير بجناحيه
س ۲۹ ر ۷ خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا
واذا مسه الخير منوعا وگاهي بابدال س ۸ ر ۱۷ الذين
استضعفوا لمن امن منهم وگاهي بعطف تفسيري س ۲۶
ر ۲ حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة وگاهي بتكرار س ۱۱
ر ۱۲ وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ان
يتبعون الا الظن اصل الكلام وما يتبع الذين يدعون من
دون الله شركاء الا الظن س ۱ ر ۱۱ ولما جاءهم
كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل
يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به
س ۴ ر ۲ وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا
خافوا عليهم فليتقوا الله س ۲ ر ۸ يسئلونك عن
الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج اي هي مواقيت
للناس باعتبار ان الله شرع لهم لتوقيت بها والحج
باعتبار ان التوقيت بها حاصل للحج ولو قيل هي

مواقيت للناس في حجهم كان اخصر ولكن اطنب س ٧ ي ١٧
لتنذر ام القرى ومن حولها وتنذر يوم الجمع اي
تنذر ام القرى يوم الجمع س ٤٠ ي ٣ وترى الجبال تحسبها
جامدة اي ترى الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الرؤية
يجيء لمعان والمراد ههنا معنى الحسبان س ٢ ي ٢٠٠ كان
الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين
وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما
اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما
جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا
لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى
صراط مستقيم ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه
في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بيانا للضمير
اختلفوا وايذانا بان المراد من الاختلاف ههنا هو
الاختلاف الواقع في امة الدعوة بعد نزول الكتاب
بان امن بعض وكفر بعض ...
زياده كند ...

توکید وصاب سن ۲۱۲ ۱۱ یوم تبیض وجوه ای بیض من ۶ ۱۰ وقفینا علی اثارهم بعیسی ابن مریم ای قفینا دم بعیسی ابن مریم و درین مقام نکته باید دانست که واو در موضع بسیار برای توکید وصاب باشد و برای عطف اذا وقعت الواقعة وکنتم ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها وامتحن الله و هم چنین نانیز زاید باشد قسطلانی در شرح کتاب الصحیح در باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل یجزیه من طواف الوداع گفته و یجوز توسط العاطف بین الصفة والموصوف لتاکید لصوقها بالموصوف نحو س ۱۰ ۳ اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض • قال سیبویه هو مثل مررت بزید وصاحبك اذا اردت بصاحبك زید اوقال الزمخشری فی س ۱۵ ۱ قوله تعالی وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم جملة واقعة صفة لقریة والقیاس ان لا تتوسط الواو بینهما کما فی قوله تعالی وما اهلکنا من قریة الا لها منذرون وانما توسطت لتاکید لصوق الصفة بالموصوف کما یقال فی الحال جاءنی

زید علیه ثوب وجاءنی وعلیه ثوب اخری وگاهی بسبب
انتشار ضمیر وارادهٔ دو معنی از یک کلمه حسن میشود فهم مراد مبهم
ز سد س ۴۳ ر ۱۰ وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون
انهم مهتدون • یعنی ان الشیاطین لیصدون الناس عن
السبیل ویحسب الناس انهم مهتدون • قال قرینه فی
موضع واحد • المراد به الشیطان وفی الموضع الاخر
الملک س ۲ ر ۱۰ یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من
خیر س ۲ ر ۱۱ ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو فالاول
معناه ای انفاق ینفقون وای نوع من الاتفاق وهو
صادق بالسوال عن المصرف لان الانفاق یتمیز
باعتبار المصارف انواعا والثانی معناه ای مال ینفقون
ذا از قبیل است آمدن لفظ جعل وشی مانند آن بمعانی
شتی گاهی بمعنی خلق جعل الظلمات والنور گاهی بمعنی
اعتقدوا س ۸ ر ۳ وجعلوا لله مما ذراء وشی بمعنی فاعل آید
بجای مفعول به وگاهی مفعول مطلق وخبر آن س ۲۷ ر ۳ ام
خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق س ۵ ر ۱۲ فلا تسالنی عن

شیء امر عن شیء مما یتوقف فیه من امری ؛ از امر دنیا ،
و شطب گاهی مخبر عنه اراده کند هو نبأ عظیم ای قصة
عجیبة دهم چنین خیر و شر و آنچه بآن ... می آید در هر کل محیات شود و
... قبیل است انتشار در آیات آینی که تمام اصلی آن بعد
از ... قصه است گاهی مباد رت کند و آنرا قبل از تمام قصه
ایراد نماید باز عود کند بقصه و آنرا تمام فرماید گاهی در نزول
متقدم باشد و در تلاوت متأخر باشد س ... واقد نری تقلب
وجهك در نزول مقدم است وسیقول السفهاء متأخر در
تلاوت ... المکس وگاهی جواب را از میان قول کفار درج
کند نحو ... ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان
الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم یا ...
... مباحث تفصیل بسیار می طلبد اما در آنچه گفتیم کفایت است
... و همین چون این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد
... انتها ... باشد که ... غرض سخن دریابد و ... گو ...
... ... گذرد از یک مثال با مثله دیگر انتقال نماید ،
فصل باید دانست که محکم آن است که داننده لغت از آن

کلام بجز یک معنی ادراک کند را عبارة دانستن چه سبب اول است نه موشکافان زمان ما را که موشکافی میباد این است جنسان که محکم را متشابه می سازند و معلوم را مجهول و متشابه آن است که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر به دو مرجع چنانکه شخصی گفت اما ان الامیر امرنی ان العن فلانا لعنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستم در جماع و لمس بید یا احتمال عطف بر قریب و بعید مانند وامسحوا برؤسکم وارجلکم فی قراءة الکسر و احتمال عطف و استیناف مانند لا یعلم تاویله الا الله والراسخون في العلم و کنایت آن است که نمی اثبات کند و قصد ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آن است که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن بلزوم عادی یا عقلی چنانکه از عظیم الرماد معنی کثرت ضیافت و از طویل النجاد معنی سخاوت ادراک می شود و تصور معنی مراد بصورت محسوسه از همین قبیل است و آن بابی است واسع در اشعار عربیه و خطب ایرانیان قرآن عظیم و سنت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم

بآن مشحون است وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ تشبيه
داده شده بلشکرهای دزدان چون یاران خود را آواز دهد
که از این سو حمله کن و از ان سو در آ وجعلنا من بين ايديهم
سدا ومن خلفهم سدا وجعلنا في اعناقهم اغلالا تشبيه
شده اعراض ایشان را از تدبر آیات بکسی که او را
مغلول کرده باشند یا بر هر جهت او سدی بنا کرده باشند
پس اصلا نمی تواند دید واضمم اليك جناحك من الرهب
یعنی مجموع خاطر شو و پروا کن کی نفس بکند از و نظیر این باب
در عرف ان است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند
بشمشیر اشاره کنند که این طرف میزند و آنطرف میزند و
صفتو جز غلبه او بر اهل آفاق به صفت شجاعت نباشد گویند
تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان می گوید که روز
در روزین کسی را نمی بگم که با من مبارزت تواند کرد و یا گویند
که فلان خود چنین می کند و آتش را کشته همچنین که اهل مبارزت
در وقت غلبه بر خصم از می کنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته
باشد و این فعل به کرده باشد یا گویند فلان خان مرا خفا کرده است

ودست دیگری من انداخته لقمه را برکشیده است و تعریض
آن است که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تقریر حال آن شخص
خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص معین و بعض خصوصیات آن
شخص در کلام در آید تا مخاطب را بر آن شخص مطلع نسازد
در مثل این موضع خوانندهٔ قرآن نگران خاطر شود و خیال
آن قصه کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
می خواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال اقوام
یفعلون کذا و کذا چنانکه وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا
قضی الله و رسوله امرا الآیه تعریض است زینب برادر
او را ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة تعریض بحضرت
ابوبکر صدیق و در این صورتها تا آن قصه ندانند فهم مطالب نمی‌شود
و مجاز عقلی آن است که اسناد کنند فعلی را بآنچه فاعل آن
نیست و مفعول به نیست زیرا که متعلق به آن است بعلاقه
آن که میان این هر دو مشابهتی است و مبرکلام ادعا آن کرده
است که داخل در افراد آن است و کنایه از جنس آن باشد
آنکه گویند بنی الامیر القصر حال آنکه بانی معماران بودند مامرا و

اتیت الربیع البقل حال آنکه منبت حضرت حق است در موسم ربیع والله اعلم بالصواب ● باب سوم ● در بیان اسلوب بدیع قرآن و این بحث در سه فصل مبین می شود فصل اول قرآن را بروش کتب مبوب و مفصل ساخته نیست تا هر مطلبی از ان در باب یا در فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعه مکتوبات فرض کن چنانکه بادشاهان برعایای خود بحسب اقتضای حال مثال می نویسند و بعد زمانی مثال دیگر در عالم القیاس تا آنکه اشباه بسیار جمع شود شخصی آن اشباه را تدوین کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین مالک علی الاطلاق بر پیغامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت بندگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرموده در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر سورتی علیحده محفوظ و مضبوط بود اما سور تها را تدوین نه فرموده بودند در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همه سوره ها را در ترتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف مسمی شده و هم میان اصحاب سوره ها را به چهار قسم منقسم

ساخته بودند یکی نسبع طوالی که اطول سور اند و دیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر مثانی که از آنها کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف بعض سوره که از اعداد مثانی است در مئین داخل نموده شد بملاحظهٔ مناسبت سیاق آن با سیاق مئین دعای هذا القیاس در بعض دیگر تصرف رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصاحفی چند ازان مصحف انتساخ فرموده بآفاق فرستادند تا ازان مصاحف استفاده نمایند و بر ترتیب دیگر میل نه کنند چون اسلوب سور با اسلوب مثالهای پادشاهان مناسبت ... است در ابتدا و انتها طریقهٔ مکاتیب رعایت نموده اند چنانکه بعضی مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع می کنند و بعض را به بیان غرض املاء آن و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض رقعها و شقهای باشند بغیر عنوان و بعض مکاتیب مطول می باشند و بعض مختصر هم چنان خدای تعالی بعض سوره را بحمد یا تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان غرض املا نموده چنانکه فرموده ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين سورة انزلناها

و در ضمنا ها و این قسم بدان مانند اما صالح فلان
و فلان از جملهٔ آنها وصی به فلان آن حضرت صلی الله علیه
و سلم در واقعهٔ خدیبیه نوشته بودند اما قاضی علیه صلی
الله علیه وسلم و بعضی را بذکر مرسل و مرسل الیه چنانکه
تنزیل من الله العزیز الحکیم • کتاب احکمت آیاته
ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان ماند که
نویسند حکم حضرت خلافت صادر شد یا نویسند که فلان شهر
را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله الی هرقل عظیم
الروم و بعضی را بدون رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه
فرمود اذا جاءك المنافقون • قد سمع الله قول التی تجادلك
فی زوجها • یا ایها النبی لم تحرم و چون اشهر فصاحت
عرب قصاید بوده است و در مبداء قصاید تشبیب بذکر مواضع
عجیبه و وقایع هایله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را در
بعضی سور اختیار فرمود والصافات صفا فالزاجرات
زجرا والذاریات ذروا فالحاملات وقرا • اذا الشمس

کورت واذا النجوم انکدرت و چنانکه او اخر مکا تبت را تا
بجوامع کلم ونوادر وصایا د تاکید بر احکام حث بنه و تهدید بها کینی که
می بمنت آن کند ختم می کردند بهمان اسلوب خدا تعالی او اخر
سورر ابجوامع کلم وصنایع کلم و تاکید بلیغ و تهدید عظیم ختم فرموده
شروع کرده می شود در اثنای سوره کلام تام عظیم ا
الاسلوب بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه
شروع فرموده بیان تباین مراتب خالق و مخلوق ۱۹ س ۲۰ بقل
الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی الله خیر اما یشرکون
بعد از ان در پنج آیه این مدعا بالغ وجوه وادع [illegible] فرموده
چنانکه شروع فرموده مخاصمه بنی اسرائیل را در اثنای سوره
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی به الین کلمه ختم فرمود
پس ابتدای مخاصمه باین کلام و انتهای [illegible] ذکر
عظیم از بلاغت و هم چنین شروع فرموده همه با اهل کتابین و محمد آل
عمران بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع
باشد و تواتر دلیل و قال بر ان مدعا واقع بشود و ابتدا [illegible]
الحال • فصل دوم در اکثر سوره سنت الهیه جاری شده است به تقسیم

باب سوم

سور را با آیات چنانکه قصاید را با ابیات منقسم می کردند نیز
اما قرآن که در میان آیات و ابیات فرقی نهاده شده است
در آیات و ابیات هر دو نشاید که برای التذاذ نفس
و سامع انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند
به عروض و قافیه که خلیل تدوین آن کرده است و شعراء آنرا
از وی یاد گرفته اند بنای آیات بر وزنی و قافیه است اجمالی
که اشاره است با هر طبیعتی نه بمفاعیل و تفاعیل عروضیان و
قوافی [illegible] ایشان که امری است صناعی و اصطلاحی و تتبع
امری [illegible] در ابیات و آیات واقع است و نشاید
بنا را [illegible] عام اطلاق می نمائیم باز ضبط اموری که در آیات
التزام آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل
می طلبد [illegible] فبین تفصیل این اجمال آنکه فطره سلیمه
در قصاید موزونه مقفاه و از اخیر آیه و امثال آن لطفی
ادراک می کند و حلاوتی ذوق می نماید چون در سبب ادراک
آن لطف تامل می کنند می یابد که در دو کلامی که بعض اجزای
او با بعض موافق [illegible] وارد [illegible] مخالفت را [illegible] داده است

و اشعار مثل آن نخشیده بعد از ان چون بیت دیگر بهمان
توافق اجزا بر نفس مخاطب واقع شد و امر مذکور بوجود
آمد لذت دو بالا شد و چون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند
لذت آن سه چندان گشت پس التذاذ بابیات پیوسته
مقتضای فطرت قدیمهٔ آدمیان است و همه امزجه سلیمه از اهل اقالیم
معتدله بران متفق اند بعد ازان در توافق اجزا در هر بیتی و
در شروط قافیهٔ مشترکه در ابیات مذاهب مختلفه و رسوم
متباینه واقع شد عرب قانونی دارند که خلیل ایضاح آن کرده
و هنود رسمی دارند که سابقهٔ ایشان [illegible] است و
هم چنین اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند و راه [illegible]
نموده اند چون از این همه رسوم و مذاهب مختلفه امر جامع انتزاع
کنیم و سر منتشر تامل نمائیم موافقت [illegible] با [illegible] غیر مساوی
عرب بجای مستفعلن مفاعلن و مفتعلن می آرند و بجای فاعلاتن
فعلاتن و فاعلن بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب بیت با
ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر بهم
می دارند و در حشو زحافات بسیار تجویز می کنند بخلاف شعرای

قدس کرد جانات پیش ایشان مستحسن است وهم چنین
شعرای عرب اگر در یک بیت قافیه فیوره باشد در بیت دیگر
نیز را احسن انکار ند بر خلاف شعراء عجم وهم چنین شعراء
عرب حاصل وداخل ونازل را از یک قسم گیرند بخلاف
عجم وهم چنین وقوع یک کلمه در مصراعین بوجهی که
نصف آن از مصراعی باشد ونصف از مصراعی پیش عرب
صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت تخمینی است
نه موافقت حقیقی و ذوق اوزان اشعار خود را بر عدد حروف
نهاده اند [illegible] حرکات وسکنات وآن نیز لذت
[illegible] است و بعضی اهل بدو را شنیده ایم که در تغرید است
خود که بجهة التذاذ می کنند کلامی متوافق باهم بتوافق تخمینی بار دیگر
که کلمه [illegible] زیاده تر از کلمه اختیار کرده اند ومثل قصاید آن
را انشاد می کنند واز آن لذتی بر می گیرند وهر قومی را صنعتی خاص
است در نظم خود وعلی هذا القیاس اتفاق امم در التذاذ
بلحون و تفاوت واقع است واختلاف ایشان در رسوم تغرید
و قواعد متحقق است یونانیان اوزان استنباط کرده اند و

انهار ابتهاجات مسمی ساخته اند و از مقامات آوازات و شعبات
بر آورده اند فی شده التقسیم برای خود ذوقست مباحثه و اهل
هند شش راگ تقسیم نموده اند از ان راگها را گلهارا تفریع
کرده اند و اهل بدور ادیدیم که ازاین بر دو اصطلاح و دست
باز داشته بحسب سابقه خود تازگی و ابتداعی تر از اهل عجم
اوزانی چند بغیر ضبط کلیات وحصر جزئیات هنگامه آراسته اند
و چون بعد ازین ملاحظه ها حدس را حکم کنیم امر مشترک بجز موافقت
تخمینی بدست نمی آید تحسین عقل را که به بهانه شرع اجمالی رست
به تفصیل توانی مرد فرمو صلّه ذوق سلیم بدون ... باهمان
حلاوت بحث است نه باجر طویل و مدید حصر ... چو کسی
خواست که باین مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حسن
اجمالی انداخت بر قوالب
دهانات الهامک چون اراده فرمود که بر دهن آدمیان سخن
گوید همان اصل بسیط را ضبط فرموده این قوانین متغیره
به تغییر ادوار و اطوار تمسک به قوانین اصطلاحیه ناشی از تجرد
جهل است و بدست آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد

باب سوم
(۸۱)

موجی که در اغواء و ایجاد بیان از دست نرود و در بار نشیب
و فراز آن صنایع نشو و نما دهیم پس از جریان حق سبحانه
دوران سخن اختراع اصلی می کنم و انتقال بقاعده می نمایم
اولین قاعده آنست که در اکثر امور امتداد صوت را معتبر
مثل طویل مدید و مانند آن و در فواصل انقطاع نفس
را بمد، و آنچه مد بران قرار گیرد معتبر داشته نه قواعد فن
نوای را این کلیه بر بستگی می طابد اند که گوش را حواله آن
باید کرد آمد و رفت نفس در نای کاو حیات انسان است
و هر چند [illegible] از هر رو کوتاهی نفس مقید و بشر است اما
[illegible] اگر از طبع خود نفس بکند او نیز لابد امتدادی داشته باشد
پس در اول بر آمدن نفس نشاطی بهم رسد و آهسته آهسته
آن [illegible] می گردد و در آخر منقطع می شود و احتیاج اعاده
نفس تازه پیش می آید و این امتداد امری است محدود
بحد مبهم و مقید بمقدار منتشر که نقصان دو یا سه کلمه بلکه نقصان قدر
ثلث و ربع از ان متجاوز نمی سازد و زیادت دو سه کلمه بلکه
قدر ثلث و ربع ایشان حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد دادند:

واسباب را گنجایش میدهد و تقدیم بعض ارکان را
بر بعض وست می نماید پس این امید آید بخش راوی معاصر
شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده آید طویل و متوسط و قصیر
اما طویل پس مانند سورهٔ نساء و اما متوسط پس مانند سورهٔ اعراف
و انعام و اما قصیر پس مانند سورهٔ شعراء و سورهٔ [illegible]
نفس برده متعهده بر حرفی قافیه هست طبع آنرا ذوق
می کند و از اعادهٔ آن چند کرت متلذذ می شود گو آن در یک جا
الف باشد و یک جا واو و یاء و آن حرف اخر کو یک جا
یا باشد و یک جا جیم یا قاف پس یعلمون و [illegible] مستقیم
موافق اند و خروج و مریج مجید و تبارد و فواق و عجاب [illegible]
بر قاعده و هم چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه است مناسب
که اعادهٔ آن لذتی می دهد گو حرف روی [illegible] باشد و یک جا
گویند کریما و دیگر جا گویند حدیثا و سیوم جا گویند بصیرا و درین صورت
اگر التزام موافقت روی بکار آید از قبیل التزم ما لا یلتزم
خواهد بود چنانکه در اوایل سورهٔ مریم و سورهٔ فرقان واقع شده
و هم چنین توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سورهٔ قتال

و نیز در سورهٔ الرحمن لفظی که بود ثم چنین است که یک جا
بعد یک شکایه از [illegible] است چنانچه در سورهٔ شعرا و سوره
قمر و سورهٔ الرحمن و سورهٔ مرسلات واقع شده گاهی بجهة نظریه
[illegible] مانع داشت باعتبار لطافت آن کلام مختلف کرده می شود
سوره را از اول سوره مثل الف و ها در آخر
سورهٔ مریم و مثل سلاما و کراما در آخر فرقان و طین و ساجدین
و منظرون در آخر سورهٔ صاد حال آنکه اوایل این سور مبنی بر قاعدهٔ
دیگر بوده است کما لا یخفی پس در اکثر سوره این وزن
و قافیه که تغییر [illegible] رفت هم داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی
که صلاحیت قافیه داشته باشد قافیه شود تنها و الا وصل کرده
آید [illegible] که بیان الا [illegible] باشد یا تنبیهی باشد مخاطب را
چنانکه گویند و هو الحکیم الخبیر ○ وکان الله علیما حکیما ○
وکان الله بما تعملون خبیرا لعلکم تتقون ○ ان فی ذلک
لآیات لاولی الالباب ○ ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
و در بعض مواضع المثانی در مثل این موضع بکار رفته است
مثل و اسال به خبیرا و گاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند و

گاهی تلب و زیاده مثل الیاسین وطور سینین در الیاس
وطور سینا از عمل آمد این جا باید دانست که ا سجام کلام
و سهولت آن بر لسان بسبب آنکه مثل سایر است بائز کجا
آن در آیت مکرر آمده است کلام طویل را با کلام قصیر موزون
می سازد و گاهی فقرهای اولی را کمتر از فقرهای ثانیه
خذوہ کلام زائد در خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم
في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه گویا در مثل این
کلام متکلم اعتبار می کند در نفس خود که فقرهٔ اولی با ثانیه مجموعا
در یک پایه است و ثالثه و حدها در یک پایه و هم چنین گاهی آیت
ذات قوایم ثلث باشد یوم تبیض وجوه وتسود وجوه
فاما الذين اسودت وجوههم الایه ۰ واما الذين ابیضت
وجوههم الایة وعامه اول را با ثانی جمع کرده یک آیه می
شمارند وگاهی در یک آیت دو فاصله می آیند چنانکه در بیت هم
هم چنین می باشد کالزهر في ترف والبدر في شرف والبحر
في کرم والدهر فی همم و گاهی یک آیت را در اثر از
دیگر آیات آرند و سر در این جا آنست که چون حسن کلام را

کہ ناشی از تقارب وزن و دیدان امر منتظر گردانیده است در
یک باب باشد و چنین کلام بیان کرد ناشی او سهولت اداء و موافقت
طبع کلام و عدم لحوق تغیر دران است در باب دیگر نهند نظر بجانب
معنی بر اراجح دانم پس یک انتظار داخل
شود و در انتظار ثانی ادماج کرده می آید و آنکه
تسمیم در صدد بحث که در اکثر سور سنة الله برین جاری شده
بجهت آن است که در بعض سور رعایت این قسم وزن
و قافیه بر ظهور زیاده است پس یک طایفه بر طور خطب
خطیبان و امثال کلمه فصحاء واقع شده سمر النساء که حضرت
عایشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده است شنیده باشی
و تو طرز آنرا دانسته باشی و در بعض سور بر طور نامهای عرب
بدون رعایت چیزی واقع شده مثل محاوره بعض ناس با
بعض الا آنکه ختم ما نزد حکم بچیزی که مبنی با ختتام باشد کرده
آمد و ما ناسرّ دراین باب آن است که اصل لغت عرب
وقف است در موضعی که نفس منتهی شود و نشاط کلام
مبادا شی گردد و مستحسن در محل وقف انتهاء نفس بر مدّه است

از من جهت صورت آیات جدا شده است این است آنچه
این تدبیر انتخ شده است والله اعلم دیگر چیزی ماند که مطالب
فنون خمسه چرا در قرآن عظیم مکرر کرده شد چرا به آیات موضحه
اکتفا نرفت گویم آنچه خواهیم که سامع را افاده نماییم دو قسم
می باشد یکی آنکه مقصود آن مجرد تعلیم ما لا یعلم [illegible]
مخاطب حکمی دانسته در ذهن او و ادراک آن نکرده بود
باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته
گردد دیگر آنکه مقصود استحضار صورت آن علم در مدرکه
او باشد تا ازان لذت فراوان گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه
در ان علم فانی شوند و رنگ این علم بر همه قوی غالب آید
چنانکه معنی شعری را که ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوید و هر بار
لذتی می یابیم و برای این لذت تکرار آن [illegible] دوست می داریم
و قرآن عظیم به نسبت هریکی از مطالب فنون خمسه هر دو قسم
افاده اراده فرموده تعلیم ما لا یعلم به نسبت جاهل و رنگین ساختن
نفوس به آن علوم بسبب تکرار به نسبت عالم اللهم الا اکثر
مباحث احکام که تکرار در ان حاصل نشد زیرا که افاده در وی [illegible]

باب سوم

(۸۶)

آنها مطلوب بود لهذا در شریعت به تکرار تلاوت امر فرمودند
به تجرد تهم اکتفا نمودند این قدر فرق نهاده اند که در اکثر احوال
آن مسائل بعبارت تازه و اسلوب جدید اختیار
[illegible] باشد در نفوس دالذ باشد در اذهان اگر تکرار
[illegible] می باشد که وقفه طور آنرا تکرار می نمایند در
صورت اختلاف تعبیرات و تغایر اسالیب فهم خوض کند و خاطر
لکن در ان فرو رود اگر پرسند که در سورتهای قرآن این
مطالب هذا چرا نشر نمودند و عایه ترتیب نکردند چرا نشد که
نخست الاء اذکر فرمایند و استیفای حق آن نمایند بعد از ان
شروع کنند در ایام الله و اتمام آن کنند بعد از ان مخاصمه کفار نمایند
گوئیم اگرچه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم در این
ابواب محافظت است بر حالت موافقت مبعوث الیهم است
در لسان و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در
آیه لقالوا أعجمي وعربي و تا نزول قرآن در میان عرب
هیچ کتابی نبود نه کتاب الهی و نه مولف بشر و ترتیبی که
حالا مصنفین اختراع نموده اند عرب آنرا نمی دانستند اگر

این را باور نمی کنی تا باید شعرا مختصر معنی را آنکه
در رسایل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و کتب حضرت
عمر ابر خوان تا این معنی روشن شود پس اگر خلاف عما
ایشان گفته شود مجبرت دو نامه و بحری تا آتش [illegible]
ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش ساز [illegible]
نه چرا فایده است بلکه افاده مع الاستحضار را اگر او
این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر برابر سند در وزن
و قافیه که نزدیک شعرا معتبر است از این وزن و قافیه که
تراست آنرا چرا اعتبار نکرده گوییم لذیذتر بودن شعر
است باختلاف اقوام و ازان دلیل السلیم ابداع شعر [illegible]
از وزن و قافیه بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که امی بودند آیت ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و
اگر بر وزن و قافیه شعرا قرآن نازل میشد کفار گمان می کردند
که امان شعر است که در عرب مشهور و معروف است و ازان
حساب معجز نمی گرفتند چنانکه بعضا از اهل نظم و نثر چون
می تواند که مرتب [illegible] رحمان شود بر معاصرین بر دو ش استهدا اثبات

اثبات کنند معانی تازه استنباط نمایند و گویند کسی هست
که باین کلمه غزل گوید و نامه نویسد و اگر به طور قدیم انشا
کند براعت ایشان جز محققین واضح نشود و اگر پرسند
که ز [illegible] چه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است
[illegible] است از آن جمله اسلوب بدیع زیرا که
عرب را میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان
می دادند و گوی مسابقت از اقران می ربودند قصاید و
خطب و رسایل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد
نمی دانستند و بر ابداع آن قدرت نبودند پس ابداع اسلوبی
که غیر اسالیب ایشان بر زبان آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از
قصص و احکام ملل سابقه بوجهی که مصدق کتب سابقه باشد
بغیر تعلم و از آن جمله اخبار باحوال آینده پس هر وقتی که چیزی
از آن بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بظهور رسید و
از آن جمله درجه علیا از بلاغت که مقدور بشر نباشد و چون
ابناء عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید

لیکن این قدر می دانم که استعمال کلمات و ترکیبات
غریبه جداً با لثافت و عدم تکلف قدری که در قرآن می یابم
در هیچ قصیده از قصاید متقدمین و متاخرین نمی یابم و این امری
است ذوقی که بهره از شعرا آنرا بخوبی می توانند ... دعوی
آن ذایقه ندارند و نیز می دانم که در انواع تذکیر و ...
را لباس دیگر پوشانیده می شود بر اسلوب سوره که طرفه دارد
و دست تناول از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این
دانی فهمید باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره اعراف
و هود و شعرا واقع می شود تامل کند باز همان قصص را در صافات
بیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و هم چنین
ذکر تعذیب عصاة و تنعیم مطیعین در هر مقام برنگی دیگر
ادا کرده می شود و مخاصمه اهل نار را باید که بصورتهای جداجدا در هر
مقام جلوه داده می شود و الکلام فی هذا یطول و نیز می دانم که
رعایت مقتضی مقام که فن معانی متکفل اوست و استعارات
و کنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال
مخاطبین که امیین بودند تا آشنا از فن صناعات هر از آنچه

باب چهارم
(۱۱)

دیگران هم است تصور نمی شود زیرا که مطلوب درینجا
آن است که در مخاطبات معروفه که هر کس بآن آشنا اند
مردم فریب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
[illegible] یقین است شعر از پای تا بسرش هر کجا که
می نگرم کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجا است و از انجمله
وجهی اینست که جز متدبرین و دانشمندان اسرار شرایع را فهم آن میسر نیست
آن آنست که این علوم خمسه نفس اینها دلیل بودن قرآن
نازل من الله است بر جهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب
چون در قانون نظری کند و در دوران او در بیان اسباب
علامات امراض و صفت ادویه ملاحظه می کند هیچ شک نمی کند
در اینکه مولف آن کامل است در صناعت طب هم چنین
چون عالم اسرار شرایع می داند که در تهذیب نفوس که امم
کدام چیز با فراد انسان می توان القا نمود و بعد ازان در فنون
خمسه تامل می کند بی شک در می یابد که این فنون در معانی خود بوجهی
واقع اند که از آن بهتر صورت نه بندد بیت آفتاب آمد دلیل
آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب باب چهارم

در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین

باید دانست که مفسران فرقه‌های مختلف اند جمعی روایت
آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث مرفوع باشد یا موقوف
یا قول تابعی یا خبر اسرائیلی و این روش محدثان است [illegible]
تاویل آیات صفات و اسما پیش گرفته اند [illegible]
مذهب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و بعضی متمسکات مخالفان
را به بعض آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان است و قومی
استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات بر بعض و جواب
تمسک مخالف ایراد می کنند و این روش فقهاء اصولیان است
و جمعی نحو و لغت قرآن را ایضاح می نمایند و شواهد کلام عرب
در هر باب بوفور تمام ایراد می کنند و این وضع نحویان لغویان
است و گروهی نکات معانی و بیان و آنچه تمام تر بیان نمایند
و درین باب داد سخن می دهند و این روش ادبا است و بعضی
قرات قرآن را که از استادان خود دانسته اند روایت
می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این
صنعت قرا است و برخی نکات متعلقه بعلم سلوک و یا علم حقایق

باب چهارم

(۹۳)

در این مناسبت زبان می‌کشایند این روش صوفیان است
یا بجای پیدا این واسع است و قصد هر یک از فهم معانی قرآن
شده است و هر کسی در فنی خوض نموده است و بقدر
فهم خود سخن گفته است و مذهب اصحاب خود را
...است از بین جهت فن تفسیر وسعتی پیدا
کرد که تقریر را است نیاید و کتب بسیار پدید آمدند که به شمار
حصور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی بتازی
و گاهی بفارسی سخن گفتند و در اختصار و اطناب متفرق شدند
و دامان علم را کشاده تر ساختند و این فقیر را کمند و توفیق
در بیان آیات از بین فنون مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول
آن و احکام مسائله از فروع آن بدست آمده است و نوعی از
استقلال در تحقیق و مسائلی که شبیه با جتهاد فی المذاهب
باشد حصول یافته است و ده فن دیگر از فنون تفسیر
از دیای فیض الهی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من
شاگرد بلا واسطه قرآن عظیم چنانکه اویسی روح پر فتوح حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم باشد نگاه مستفید بی واسطه کعبه

معنی ام ستبه بآنکه اثر پذیر بواسطه صلوة عظمی ام ولو ان لی
فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده
درین رساله لازم بود و شد که دو سه حرف از آن فن نوشته
شود * فصل * در بیان آثار مرویه در کتب
حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مهمه
بیان سبب نزول باشد سبب نزول دو قسم است
قسمی آن است که حادثه واقع شد که در ان ایمان مومنان
و نفاق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب اتفاق
افتاد خدای تعالی مدح ایشان و ذم اینشان نازل ساخت تا
فیصل کرده میان دو فریق و درین بیان تعریضات بسیار به
خصوصیات این حادثه بطور کرده می رسد پس واجب است
که به کلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام
بر خواننده روشن شود و قسمی آن است که معنی آیت بعموم
خود تام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که منشأ نزول واقع شده
است و حکم عموم لفظ راست نه خصوص سبب را اندراج
مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه آن آیت یا بقصد بیان

باب چهارم

(۹۵)

قصد بیان عموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرور نیست پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بود که نزلت الایه فی کذا و کذا ای کنند و غرض ایشان آن است بود در بعض حوادث که آیت آن ... است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شده یا بعض آنرا والله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد را درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را آنجا گنجایش هست پس هر که این نکته مستحضر دارد حل مختلفات سبب نزول بادنی عنایت می توان نمود و ازان جمله تفصیل قصه است که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر استقصای آن قصه کنند و خصوصیات آنرا ذکر نمایند و این جا نیز تفصیل است آنچه در آیت تعریض ظاهر بدان رفته است بوجهی که داننده لغت انجا باستاده شود و تفحص آن نماید ... آن عهده مفسر است و آنچه خارج است ازین باب ... مثل ذکر بقره بنی اسرائیل

کرده بود یا باد و یا بیان کاتب اصحاب کهف که ابقع بود و یا حرف و ناقصه
بالا بیچ است و نجابه آن را قبیح می دانستند و از قبیل تغییرات
می شمردند و این جا نیز و دقیقه باید بخاطر نگاه داشت
در این باب ایراد قصص موعود است
جمعی از قدمای مفسرین آن تحریض
و مجاز مناسب آن تعریض فرض کنند و آن را دو
تقریر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر در آن
زمان منقح نشده بود و تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر بالجزم
بسیار است که مشتبه شود و یکی را بجای دیگر گیرند و این
امر مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا گنجایش است و قیل وقال
را در این باب عنان کشاده است هر که این نکته یاد کرده
بسیاری از مواضع اختلاف مذاهب فیصل می تواند کرد
و در بسیاری از مناظرات صحابه می توان دریافت که قول
نیست بلکه تفتیشی است علمی که بعض مجتهد آن را به بعض
بیان می کنند بر تعیین محل این قصه حمل می کند قول ابن عباس رضی
را در آیه فامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین

باب چهارم

(۹۵)

اما فی کتاب الله الا المسیح لکنهم ابوا الا النقل

آنچه اقوی ...

آیت بزرگ نیست مسیح نیست آنچه پیش ای

نقل است لیکن اینجا اشکالی را تریر

... می ... که ... عصر درین تعارض

... میدهند که ... ... می نمایند بعض آنانکه برحقیقت

... مطلع نبودند این را قول بن عباس دانستند و مذهب

... ... آنکه نقل از بنی اسرائیل

... است که ... داخل شد بعد از آنکه لا تصل قوا

... الکتاب ولا تکذبوهم قاعده مقرر است پس دو

... آید یکی آنکه ... درست حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیان یافته نشود مرتکب نقل از اهل

... چون ... آیت ولقد فتنا سلیمان والقینا

... از ... درست نبویه یافته می شود

... ترک انشاء الله و مواخذه بر این است مرتکب

... ... آنکه ... روی ینتقل ...

بقدر الضرورة را در نظر داشته که از اجمال و تفصیل قدری

باید گفت تا بشهودت قرآن تصدیق کرده باشم و اندازه و تانه

ارجمان باید کشید در اینجا نکته ایست بدایت که اگر انسان

دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت است از موضوعی

درجائی باجمال و درجائی به تفصیل چنانکه فرموده

ما لا تعلمون بعد از آن فرمود الم اقل لکم انی اعلم غیب

السموات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون

پس این مقوله همان مقوله متقدم است بنوعی از تفصیل پس

از تفصیل تفسیر این اجمال می توان داشت و از اجمال

به تفصیل می توان پی برد مثلا در سوره مریم قصه حضرت عیسی

علیه السلام اجمالا ذکر فرموده ولنجعله آیة للناس ورحمة

منا وکان امرا مقضیا و در آل عمران ...علا ورسولا الی بنی

اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم ...

بشارت تفصیلی است وآن مقوله بشارت اجمالی ...

حبه ضعیف احتیاط ... که معنی آیت آن است که رسولا الی بنی

الی اسرائیل ... باین ... جئتکم و این همه ...

[illegible] سیوطی اشاره

[illegible] رسول الله الیکم

[illegible] اعظم [illegible] شرح غریب است

[illegible] سیاق و سباق

[illegible] مناسبت لفظ با اجزای جمله که دران واقع

است پس درین جا نیز [illegible] را مدخل است و اختلاف

[illegible] اهل لغت [illegible] برای معانی شتی

آید و [illegible] استعمالات عرب و تفطن مناسبت سابق

ولاحق مختلف باشند لهذا اقوال صحابه و تابعین رض درین

باب مختلف شد و هر یکی رای مسلکی کرد و فقیر منصف را دو

بار شرح غریب می باید [illegible] استعمالات عرب

[illegible] اقوی [illegible] است و دیگر در مناسبت سابق

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] آثار فقیر درین باب

[illegible] کرده است که [illegible] پوشیده نخواهد بود

[illegible] کتب [illegible] القصاص في

النقلی بر معنی فکانوا قتلی ویکی باد باری در یک
شریک بودن حمل نموده اند در نحو الا انثی بالانثی
... ورنگ نوجمانی که باذن الله
ذکر دو مثال یسئلونک عن الانفال
الا غیر یعنی اشهر الحج فقال
ومثال هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب
من دیارهم لاول الحشر ای لاول جمع الجیوش لقوله
تعالی وابعث فی المدائن حاشرین وقوله تعالی وحشر
لسلیمان جنوده واین باب ... نیز ... است و در بیان
... از آن ... بیان ناسخ ومنسوخ است و ...
... باید دانست ... آنکه ... وتابعین نسخ را استعمال
می کردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیان است و ...
است بمعنی لغوی که ازاله است ... معنی
ایشان ازاله ... اوصاف آیت ... آیت ...
انتهای مدت ... یا صرف کلام از معنی متبادر ... غیر
معنی متبادر یا بیان ... بودن قیدی یا تخصیص ...

باب چهارم

... بر آن است که ... را ...
... را ادراک ... است
... و آیات منسوخه ... پانصد
... اصطلاحی اصل در بیان آن
... اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور
... نسخ کرده ... نسخ ذیل ... شوند و بسیاری
... این امر ... و ... که ما صدق
... باشد ... که مبنی از نسخ
... است ... و شنوا است و
... بیرون از این اقسام چیزهای دیگر است که آنرا
... مناظره ... و استشهاد باین
... ایشان ... این آیت یا تلاوت آنحضرت
... و سلم این آیت را از طریق استشهاد در روایت
... باشد. در اصل معنی از طریق ملفوظ بآن که
... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا صحابه. فصل
... این باب از ... استنباط احکام است

در این باب نهایت متسع است در نقل اذواق خوارق بر فقاهت
آیات و اقرشده است میدان واسع است واختلاف را
است در این فقیر را حصر استنباطات ورزده
اقسام بخاطر ریخته اندوآن متناله ...
بسیاری از احکام مستنبطه در آن ...
فنی است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکار
در آن امتحان ذکای ایشان باشد و تباین مراتب بسبب
آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه در آن ...
در توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثار آن کرده وحقیقت توجیه آن
است که اگر در کلام صعوبت فهم حاصل شود شارح
توقف کند و آن صعوبت را حل نماید و چون اذهان خوانندگان کتاب
در یک مرتبه نیستند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد ... نسبت
مبتدیان دیگر است و بنسبت منتهیان دیگر بسا ...
د ابخاطر رسد و محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل از
بنابرآن احاطه آن متعذر بسا کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن
منتهی اما آنکه احاطه جوانب از آن کرده آمد بجال ... خواهد ...

باب پنجم

می آید بحسب اذهان ایشان سخن می گوید پس در
... آن فرق است و
... احکام ... صورت های ... و ...
... آن در آیات مذکیر بآلا اسم تصویر آن
... آن در آیات مذکیر بایام الله بیان
... بعض قصه بر بعض و ادای ... تعریض که در هر دو قصه
... مذکیر با موت ... تصویر آن صورت ها و تقریر آن
حالت ها از فنون توجیه است بترتیب آنچه بعید از فهم باشد
... الفت با آن و قطع معارضه است در میان دو
... و تعریض ... منقول و معقول و تفریق
در میان ... و تطبیق ... و بیان صدق وعده
... و بیان کیفیت عمل آن حضرت
... و سلم بانچه در قرآن عظیم مامور شدند بالجمله توجیه
... آن مقام ادا کرده نمی
... بیان کرده شود ... در حل
... سخن ... آن اقوال را ...

شود و آنچه متکلمان عامی کنند از تاویل متشابهات و بیان
حقیقت صفات مذهب من نیست مذهب من مذهب
و ثوری و ابن مبارک و سایر قدما
متشابهات است بر ظواهر آن و ترک خوض
آن و در احکام مستنبطه ترجیح کردن
نمودن وجه دیگر را بر انداختن و اختیار کردن برای ترک
قرآنیه نزدیک من صحیح نیست می‌ترسم که از قبیل تدارء القرآن
باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید
گرفت گو هر که بآن رفته باشد موافق یا مخالف و اما لغت قرآن را
از استعمالات عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار
صحابه و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خللی عجیب راه یافته است
و آن آن است که جماعه مذهب سیبویه را اختیار کرده‌اند
و هر چه موافق آن نیست آن را تاویل می‌کنند
بعید باشد و این نزدیک من صحیح نیست اتباع اقوی
بسیاق و سباق باید کرد مذهب سیبویه باشد یا مذهب فرا
و در مثل والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة تحقیق صاف

عثمان رضی الله عنه گفت انّ فيه لحناً ستقيمها العرب بالسنتها و تحقیق
این کلمه نزدیک فقیر آن است که این لغت زمرهٔ مشهوره
نیز زمرهٔ ایست و عرب اول را در اثنای خطب و محاورات
[illegible] شد که خلاف قاعدهٔ مشهوره بر زبان گذشتی
[illegible] لغت عرب [illegible] نازل شد اگر احیانا بجای
[illegible] تثنیه مفرد یا بجای مذکر مونث چه عجب
[illegible] محقق است آن است که ترجمه و المقیمین
الصلوة یعنی مرفوع باید گفت والله اعلم ⁂ و اما معانی و بیان
علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در
عرف جمهور عرب مفهوم می شود علی الراس و العین و آنچه
امر خفی است که به جز متعمقان آن فن ادراک نکنند لانسلم که
در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان
[illegible] تفسیر [illegible] که نزدیک استماع قرآن
[illegible] سالکین ظاهر می گردد و در میان نظم قرآن و حالتی که
آن [illegible] دارد و یا معرفتی که او را حاصل است متولد میشود
چنانکه کسی قصهٔ مجنون و لیلی بشنود و [illegible] خود را یاد کند
[illegible] که در میان وی و میان محبوبه وی می گذرد مستحضر

ما زددر بچه فائده آیست هم آنرا باید دانست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم این اعتبار را تغیر داشته اند و دران راه سلوک
فرموده اند تا سنت باشد علمای امت را در فتح طریق باشد علوم
موهوبه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطی و اتقی
مسئله قدر تمثیل خوانده اند اگرچه منطوق آیه آ
هر که این کارها کرده است او را راه جنت و هم تمام
امداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تعذیب
لیکن بطریق اعتبار توان دانست که هر کسی را برای حالتی
آفریده اند و آن حالت بروی جاری می کند من حیث یدری
او لا یدری پس باین اعتبار آیه را به مسئله قدر ربطی واقع
شد و هم چنین آیه و نفس و ما سواها معنی منطوق آن است
که برتر و اثم مطلع ساخت لیکن حلق بصورت علمیه بر و اثم را آن بر
و اثم اجمالا در وقت نفخ روح مشابهی است باعتبار
می توان باین آیه درین مسئله استشها د کرد و الله اعلم ٭
فصل غریب قرآن که در احادیث آنرا بمرتبه اتمام رسانیده
وصل تخصیص کرده شد انواع است پس غریب در فن
مذکیر بالاء الله آیتی است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق

منزه جن مثل آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص و آخر سورهٔ حشر و اول
سورهٔ مومن الخ و عریب فن تذکیر بایام الله آیتی است که در وی
قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده شود یا قصه معلومه را به تفصیل بر چه
تمامتر آورده شود یا قصه عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیار
[illegible] ده شود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
[illegible] موسی و حضرت خضر علیهما السلام فرمودند آرزو کردم
[illegible] با خضر زیاده تر صبر کردی تا خدا تعالی بر ما قصه آن ذکر
فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و مابعد آن آیتی است
که جامع باشد احوال قیامت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است
که هر که خواهد که قیامت را گویا به چشم خود می بیند گو سورهٔ
اذا الشمس کورت بخواند و غریب فن احکام آیتی است که مشتمل
باشد بر بیان حدود و تعیین و ضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در حد
زنا و تعیین مدت حیض یا سه طهر در عدهٔ مطلقه و تعیین حصص مواریث
و غریب فن مخاصمه آیتی است که در ان سوق جواب بهجی
غریب واقع شود که قاطع شبه بابلغ وجوه باشد یا متزدن کرده
شود بیان حال این فریق بمثل واضح کمثل الذی استوقد
نارا و هم چنین بیان شناعت عبادت اصنام و فرق در

مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک با مشابه عجیبه بیان کرده شود
یا حبط اعمال اهل ریا و سمعه بتابع وجوه بیان کرده آید و غرابت
قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی غریب از جهت
بلاغت کلام و انیق بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن
ولهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده شده یا
از جهت تصویر صورت مبتدا و منتهی باشد در حدیث آمده است لکل
آیة منها ظهر وبطن ولکل حد مطلع پس باید دانست که ظهر
این علوم پنجگانه چیزیست که مدلول کلام و منطوق آن باشد
و بطن در تذکیر بآلاء الله تفکر است در آلاء و مراقبه حق است
و در تذکیر بایام الله معرفت مناط مدح و ذم و ثواب و عذاب
است از آن قصص و پند پذیرفتن و در تذکیر بالجنة والنار
ظهور خوف و رجاء و آن امور را رای العین ساختن و در آیات
احکام استنباط احکام خفیه بفحوی و ایماء آن و در مخاصمه
فرق ضاله معرفت اصل آن قبایح و لاحق ساختن مثل آن بآن.
و مطلع ظهر معرفت لسان عرب و آثار متعلقه بفن تفسیر
و مطلع بطن لطف ذهن و استقامت فهم بانور باطن و حالت
سکینه است والله اعلم. فصل از علوم وهبیه در علم تفسیر

باب چهارم

همه آنچه اشارت کردیم تاویل قصص انبیاست علیهم السلام
و فقیر برای این فن رساله تالیف کرده است مسمی بتاویل
الاحادیث و مراد از تاویل آن است که هر قصه که واقع شد
مبدء ... شد از استعداد پیغامبر و قوم او و از تدبیری
در آنوقت خواسته است و گویا باین معنی
اشاره رفته است در آیه و یعلمک من تاویل الاحادیث
دیگر تنقیح علوم خمسه که منطوق قرآن عظیم بیان است واستانی
از آن باب در اول رساله گذشت دیگر ترجمه بزبان
فارسی بوجهی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص
و تعمیم و غیر آن و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمة القران ثبت
نمودیم هرچند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص
قرآن است مطابق جماعه در خواص قرآن تکلم نموده اند بدو وجه
بوجهی که بدعا ماند و بوجهی که بسحر ماند استغفر الله منه و این فقیر را
غیر دون ازانچه منقول است بابی فتح نموده اند و یکبارگی اسمای
حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این
وظیفه ماست در تصریف اینها آیتی و اسمی و دعائی مشروط است

بمشرد ولی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است
چنانکه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب کدام آیت را
اشاره می رود بیان آیت. و اسم را بر طوری از اطوار مقرره نزدیک
اهل این فن تلاوت باید کرد و این است آنچه در این رساله
ایراد آن کرده بودیم الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا
یکی از خادم وابیه که برین ضعیف نزدش فرموده حل معنی فرق بحار
قرآن است و آن موقوف بر تمهید مقدمه است باید دانست
که حروف تهجی که اصول کلمات عرب است هر یکی را کاری
معنی هست بسیط که از غایت نازکی تعبیر آن بغیر رمز ایما
نمی توان کرد از همین جاست که بسیاری از مواد متقاربه متفق
یا متقارب می باشند در معنی مانند آنکه اذکیا از اهل ادب ذکر
کرده اند که هر کجا نون و فا جمع شده است دلالت می کند بر معنی
خروج بوجهی از وجوه مانند نفر و نفث و نفخ و نفح و نفق و نفد و نفذ
و هر کجا فا و لام جمع شده است دلالت می کند بر معنی شگافتن مثل
فلق و فلج فالج و فلذ فلد و از همین جاست که اذکیا از اهل ادب
می دانند که حرف بسیار است که یک کلمه را از وجوه بسیار
نطق کنند به تبدیل حروف متقاربه مثل دق و دک و لج و لز با لجا

شواهد این معنی بسیار است و مدار این بحث مقصود و تنبیهی است
لا غیر و این همه لغت عرب است اگر چه عرب فیح به تنقیح آن
نرسیده و نخواه نیز ادراک آن نکنند چنانکه مفهوم تعریف جنس
[illegible] اگر از عرب فیح بپرسی بر تنقیح حقیقت آن قادر
[illegible] اعمال انتهامی بکند باز موشگافان کلام عرب نیز
بر یک [illegible] بعضی [illegible] است در ذهن از بعض بسا
مفهوم که جمعی آنرا تنقیح کردند و دیگران به تنقیح آن نرسیدند
و این علم نیز از لغت عرب است اما مدت اکثر موشگافان از
تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سور اند
بآن معنی که مجملا دلالت می کند بر آنچه مفصلا در سوره مذکور می شود
شبیه بآنکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب را
پیش ذهن سامع واضح گرداند چنانکه بخاری کتاب خود را
بجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله صلی علیه وسلم نام
کرده است پس معنی الم این است غیب غیر متعین متعین
شد به نسبت عالم شهادت که متنفس است زیرا که همزه و ها
هر دو به معنی غیب اند الا آنکه ها غیب این عالم است و همزه غیب
عالم مجرد و لهذا در وقت استفهام او ام می گویند و در

وقت علّت او زیرا که امر مستتم عنه امر نشر است و آن
غیب است نسبت متعین و هم چنین متردد فیه غیب آسنت
و دور از بهر زیاده کنند تا دلالت کند بر آنکه سورتی مخاطر ادب
است که تحت بش فلان ماده باشد و در خصایر فلان اختیار کرده
اند زیرا که غیب این عالم است و متعین دارای الجهه
شده و لام به معنی تعین لهذا اول در وقت حرف لام زیادتی بنا کند
و میم چون بر دو شنت بآن مجتمع می شود دلالت می کند بر تنزل
مد نفس که حقایق شی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند از قید
تجرد بحبس تقید و تحیز افتادند پس الم کنایت از فیض مجرد
است که بعالم تحیز در آمد و بحسب عادات و علوم ایشان
متعین شدند و تفسیر و تهذیب ایشان را بتدبیر متحلی گردد و اقوال
فاسده واعمال کاسده را به محاجه و تحدید رد اثم عصاذ در نمود و تمام
سوره شرح و بیان آن است و الوش الم است الا آنکه را
بر تردد دلالت می کند یعنی غیبی که متعین شد بد نفس و باز مرة
دیگر بتد نفس در آمد و متعین شد و میم باد نیز هم چنین و این
کنایه است از علوم مصادمه بتباحثهای بنی آدم مصادمه بعد
مصادمه و آن صادق است بقصص انبیاء و مقالات ایشان

باب چهارم

(۱۱۳)

شرح بیاضی در سؤال اجواب بکر و قاوضاد برادر عبارت است از حرکت ارتفاع از عالم دنس بعالم متعالی الا آنکه دلالت کند بر عظم و فخامت یا انوثت دنس آن متحرک لطافت و سین دلالت بر سریان و متلاشی شدن ... آفاق پس ... مقامات انبیا است که آثار متوجه شدن ایشان است ... اعلی که صورت غیبی پیدا گردد درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن و طلسم مقامات انبیا که آثار حرکات و فاتحه ایشان که ساری شد در عالم متدنس و پراکنده گشت در آفاق و ضا همان هاست که معنی ... گفته شد الا آنکه چون شعشعانی و ظهوری و تمیزی داشته باشد او را ایجا تعبیر کند پس معنی جیم اجمالی است نورانی و متشعشع که در ... خصایص عالم متدنس از عقاید با ... و اعمال فاسده و این کنایه است از رد اقوال ایشان و ظهور جور شبهات و مناظرات و عادات ایشان و عین دلالت میکند بر ظهور شعشعانیه و متعین شدن و قاف مثل میم دلالت میکند بر عن عالم لیکن از جهت قوت و شدت و میم از جهت اجتماع صور در وی و تراکم آن پس عشق

حق تشعشع است ساری شده در عالم نفس و نون عبادت است
از نوریکه در نجاست ساری و پراگنده شود مانند حالتی که در وقت
صبح صادق یا نزدیک غروب شمس می شود و این همچنان
دریا نورانیت کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و
پس یس کنایه از معانی است که
هستی که پیدا شد نزدیک تو به آدمیان پروردگار خویش جبلی و کسبی
وقتی توتی و شدتی و کرهی که درین عالم متعین شد چنانکه کسی گوید
مری قصد من این ذات است که درین عالم پیدا شد و از جهت
کمی و مصادر ملک مثل ذات است الا آنکه معنی قوت کمتر از
ذات فهمیده میشود پس معنی که بعض عالم مند فلانی
است که در و متعین شد بعض علوم متشعشعه نزدیک رجوع به پروردگار
اعلی بالجمله معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانید و آن معانی
اجمالیه را بجز این کلمات که به تحریر در آمد تقریر کردن مقدور
نیست هر چند این کلمات وافی نکند آن نسبت را با آنکه مباین اند من
وجه دون وجه والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

